

آخرین خوشید پیدا

نگرشی کوتاه بر زندگانی امام حسن عسگری علیه السلام



واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران

آخرین خورشید پیدا

نگرشی کوتاه

﴿بر زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام﴾

ناشر

انتشارات مسجد مقدس جمکران

آخرین خورشید پیدا: نگرشی کوتاه بر زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام /
مؤلف واحد تحقیقات مسجد مقدّس جمکران. - قم: انتشارات مسجد مقدّس صاحب الزمان
(جمکران): ۱۴۱۷ ق. - ۱۳۷۵.

۹۶ ص. بها: ۱۸۰۰ ریال.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

ISBN 964-6705-81-2

چاپ دوم: ۱۳۸۳. ۴۰۰۰ ریال

۱. حسن بن علی (ع)، امام یازدهم، ۲۳۲ - ۲۶۰ ق. - - سرگذشتنامه. الف. مسجد

جمکران (قم). واحد تحقیقات. ب. مسجد جمکران (قم).

۲۹۷ / ۹۵۸۴

BP ۵۰ / ۱۳

۶۶۲۲ - ۷۵ م

۱۳۷۵ - کتابخانه ملی ایران

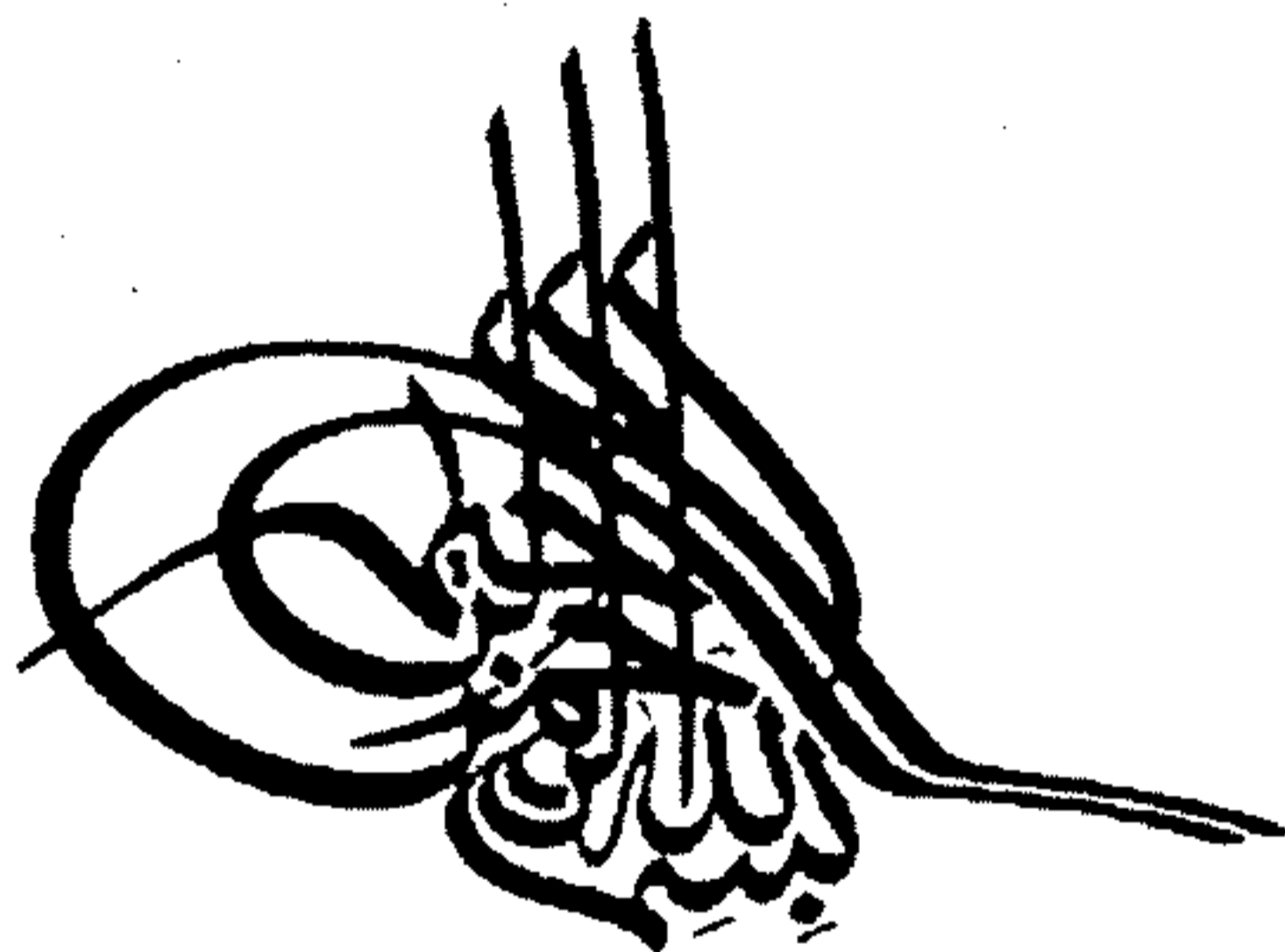


انتشارات مسجد مقدّس جمکران

-
- | | |
|---|--------------|
| <input type="checkbox"/> آخرین خورشید پیدا | ■ نام کتاب: |
| <input type="checkbox"/> واحد تحقیقات مسجد مقدّس جمکران | ■ مؤلف: |
| <input type="checkbox"/> انتشارات مسجد مقدّس جمکران | ■ ناشر: |
| <input type="checkbox"/> بهار ۱۳۸۳ | ■ تاریخ نشر: |
| <input type="checkbox"/> دوم | ■ نوبت چاپ: |
| <input type="checkbox"/> سرور | ■ چاپ: |
| <input type="checkbox"/> ۳۰۰۰ جلد | ■ تیراژ: |
| <input type="checkbox"/> ۴۰۰ تومان | ■ قیمت: |
| <input type="checkbox"/> ۹۶۴ - ۸۴۸۴ - ۱۲ - ۰ | ■ شابک: |

-
- | | |
|--|--------------------|
| <input type="checkbox"/> انتشارات مسجد مقدّس جمکران | ■ مرکز پخش: |
| <input type="checkbox"/> فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران | |
| <input type="checkbox"/> ۰۲۵۱ - ۷۲۵۳۳۴۰ ، ۷۲۵۳۷۰۰ | ■ تلفن و نمابر: |
| <input type="checkbox"/> ۶۱۷ | ■ قم - صندوق پستی: |

﴿ حق چاپ مخصوص ناشر است ﴾



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ یا صاحب الزمان ادرکنا ﴾

پاسداری از حریم توحید و حفظ سنتهای مبتنی بر وحی، در ادامه رسالت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، مهمترین مسئولیتی بوده که بر دوش هریک از امامان بزرگوار ما سنگینی می کرده است.

ادای این مسئولیت در دورانهای مختلف، برحسب شرایط گوناگون اجتماعی و برخوردهای متفاوت حکومتهای غیر الهی، شکلهای گوناگون داشته است.

بدون تردید یکی از دشوارترین دورانهایی که کیان ولایت و امامت به عنوان حصن و حصار ارزشهای توحیدی، و موجودیت موالیان و معتقدین به رهبری معصومین علیهم السلام، بعنوان مرزداران و پاسبخشان آن را، تهدید به نابودی می کرده است، دوران پس از شهادت امام رضا علیه السلام تا آغاز غیبت حضرت مهدی ارواحنا فداه است.

دورانی که در آن، انواع توطئه‌ها برای محو اسلام ولایت و جایگزینی اسلام خلافت، صورت گرفته و شدیدترین فتنه‌ها برای دورنگهداشتن جامعه اسلامی از مسیر رهبری اهل بیت علیهم السلام طرح ریزی شده است.

این فتنه‌ها و توطئه‌ها که در طی شش سال امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از رشد و پیچیدگی بیشتری برخوردار بوده،

عاقبت زمینه بهره‌وری مستقیم مردم جامعه، از وجود امام معصوم علیه السلام را از بین برده و مقدمات غیبت طولانی دوازدهمین امام مسلمین را فراهم ساخت.

در این نوشتار، به بهانه میلاد یازدهمین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، با نگاهی گذرا، به زندگانی افتخارآفرین آن امام بزرگوار، کوشیده‌ایم که به سیر انتقال دوران ظهور به عصر غیبت و موجبات آن اشاره‌ای داشته باشیم.

باشد که در سایه انقلاب ارزش آفرین و حیاتبخش اسلامی به رهبری امام راحل قدس سره و در پرتو جمهوری اسلامی که یادگار شهیدان به خون خفته راه ولایت است، مقدمات سیر انتقال دوران غیبت به عصر ظهور شکوهمند حضرت بقیه الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری فراهم آید. ان شاء الله

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. آمين رب العالمين

مسجد مقدس جمکران

واحد تحقیقات

هشتم ربیع الثانی ۱۴۱۷

تابستان ۱۳۷۵



در بین کاروانی که به دستور «متوکل» و به سرپرستی «یحیی بن هرثمه»، راه مدینه تا سامراء را می پیمود، کودکی چهار پنج ساله وجود داشت که در کنار پدر بزرگوارش امام علی النقی علیه السلام، می رفت تا فصل تازه ای از زندگانی خویش را در غربت آغاز کند.

گویا هنوز صدای ضجّه مادر و خواهرانش را می شنید و صحنه وداع پدر با قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را پیش چشم داشت.

محزون و گرفته بود و به حاشیه افق که زیر تابش آفتاب داغ صحراء، جلوه ای خیره کننده یافته بود، چشم دوخته و به فکر فرو رفته بود.

بیاد می آورد که یحیی و همراهانش با نشان دادن نامه ای از متوکل، به خانه آنان وارد شدند و به جستجوی خانه پرداختند و زمانی که جز چند قرآن و کتاب دعا و رسائل علمی نیافتند، ناامیدانه بیرون آمدند و به مردم مدینه که به عنوان اعتراض به این حرکت حکومت، در کنار

خانه امام خود جمع شده بودند گفتند: سوگند می‌خوریم که آزاری به آنحضرت نرسانیم. ما فقط مأموریم که امام شما را همراه با گزارشی از وضعیت بیت ایشان به سامراء منتقل سازیم.^(۱) و سپس نامه خلیفه را برای مردم قرائت کردند که به موجب آن، از امام برای رفتن به عراق دعوت شده بود.

متوکل در این نامه نوشته بود: «چون مطلع شدیم که که والی مدینه عبدالله بن محمد نسبت به شما سلوک نادرستی داشته است، منصب او را تغییر دادیم و محمد بن فضل را به جای او تعیین نمودیم و او را به اعزاز و تکریم شما مأمور ساختیم. ما خواهان آن هستیم که اگر بر شما دشوار نباشد با هر کس از اهل بیت و نزدیکان خود که می‌خواهید متوجه این سامان شوید و بدانید که هیچیک از اهل بیت و فرزندان و خاصان خلیفه، از شما گرامی تر نیستند.»^(۲)

«حسن بن علی علیه السلام» این کودک به ظاهر خردسال که دنیایی از معرفت و بصیرت را در سینه کوچک خویش نهان داشت بخوبی درک می‌کرد که در پس این چهره‌های آرام، و در ورای این رفتار محترمانه، دیگر بار توطئه‌ای علیه کیان ولایت اهل بیت و پیامبر صلی الله علیه و آله در حال شکل گرفتن است.

سه دهه پیشتر، جد اعلایش امام رضا علیه السلام را نیز با چنین حيله‌هایی

(۱) تذکره ابن جوزی صفحه ۲۰۲ - مروج الذهب مسعودی.

(۲) نقل با تلخیص از کافی، جلد ۲، صفحه ۴۲۷، حدیث ۷، باب ولادت و زندگی امام

از کنار حرم پیامبر ﷺ، از مدینه خارج ساخته و به مرو کشاندند، تا علاوه بر محاصره‌ای همه جانبه، اسباب قتلش را فراهم سازند. و اینک این متوکل بود که تحت تأثیر اخبار وارده از جزیره العرب و سعایت‌های گوناگون اطرافیان خود، به نقشه‌ای مشابه می‌اندیشید. همین چندی پیش بود که «بریحة عباسی» امام جماعت حرمین، در نامه‌ای به متوکل نوشت: «اگر تو را به مکه و مدینه حاجتی هست علی بن محمد را از این دیار بیرون بر، که اکثر مردم این ناحیه به اطاعت او گردن نهاده‌اند.»^(۱)

یادش می‌آمد زمانی که کاروان کوچک فرستادگان دار الحکومه به همراه او و پدر بزرگوارش، از دروازه مدینه بیرون می‌آمدند، زن و مرد و پیر و جوان مدینه گریه می‌کردند و او شگفت زده بود که چرا؟ اگر این مردم امام خود را می‌خواهند و به اسارت او معترضند، چرا بر نمی‌آشوبند؟ چرا به گریه اکتفا می‌کنند؟ مگر نه اینست که محبت امام، ایثار می‌طلبد و اطاعت از امام، نثار مال و جان را اقتضا می‌کند؟ آیا اینان متوکل را نمی‌شناسند و با فسادگری‌ها و شهوت پرستی‌هایش آشنا نیستند؟ آیا از جاسوسها و خبرچینان پراکنده در همه جا می‌هراسند؟ یا در شیعه بودن خویش به شعار بسنده می‌کنند و افشاندن اشکی را برای اثبات محبت و اطاعت خود از امام، کافی می‌دانند؟

(۱) بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۲۰۹، به نقل از عیون المعجزات.

صدای مهربانِ امام علیه السلام او را به خود می آورد: فرزندم حسن! به چه می اندیشی؟! نگاهش را به چشمان مهربان پدر می دوزد و اشک در گوشه چشمانش حلقه می زند. لبان زیبایش به ذکر خدا مترنم می شود: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ».

پدر او را در آغوش می کشد و بر جبین گشاده اش بوسه ای می نشاند.



﴿ ولادت نور ﴾

در جمعه هشتم ماه ربیع الثانی سال ۳۲۳ (ه.ق)^(۱)، فرزندی دیگر از سلاله پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه پا به عرصه گیتی گذاشت. پدر گرامیش امام علی النقی علیه السلام طبق فرموده پیامبر و بر اساس انتخاب الهی، او را حسن نامید.

مادرش، اشرافزاده ای پاک طینت و با فرهنگ بود، که در یکی از جنگها به اسارت مسلمین در آمده و توفیق خدمت آستان دهمین امام شیعیان را یافته و با بدنیا آوردن مولود خجسته خویش، آزاد گشته و از همین روی «امّ ولد» نامیده می شد. مشهورترین نامی که از ایشان در کتابها یاد شده، «حدیث» و «سلیل» است. از آن بانوی گرامی که به فرموده امام دهم، دور از هر زشتی و پلیدی، و در امان از هر آفت و عاهتی بوده و به شهادت بسیاری از تاریخ نگاران به عرفان

(۱) مناقب، ابن شهر آشوب، جلد ۴، صفحه ۴۲۱ - کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۰.

و درستکاری اشتهاار داشته است، به نامهای «سوسن»، «حدیثه»، «حریبه» نیز یاد شده است. (۱)

او بعدها، پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، با عنوان «جدّه» در بین شیعیان و موالیانِ نوّه غائب از نظرِ خود، حضرت مهدی - سلام الله علیه - مشهور گشت، آنسان که پناه و دادرس آنان شمرده می شد و کمکهای مالی و معنوی او، گره گشای کارشان محسوب می گشت. در کتب حدیث، از امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر با کنیه مبارک او «ابو محمد» یاد شده و لقبهای متعددی برای ایشان ذکر شده است. مشهورترین لقب او در آن دوران «ابن الرضا» بود، همچنانکه پدر و جدّش نیز بیشتر با همین لقب اشتهاار داشتند. بعدها «زکّی» و «عسکری» بعنوان لقب ایشان شهرت یافت، از آنرو که پاک و تزکیه شده و منسوب به محله عسکر بود.

لقبهای دیگری نیز در کتب مختلف نقل شده است که از آن جمله است: (۲)

خالص: بدین خاطر که خلوصی ستودنی داشت، و در دلش جز محبت خدا، و در اندیشه اش جز یاد خدا نبود. و رفتارش از هر شائبه ای بری، وجود نازنینش از هر آلودگی و عیبی منزّه بود.

صامت: بدانجهت که خاموشی می گزید و جز به ضرورت سخن نمی گفت، و بسیار تفکر می فرمود.

(۱) بحار الانوار، جلد ۵، صفحه ۲۳۶ - ۲۳۸.

(۲) مناقب، جلد ۴، صفحه ۴۲۱.

هادی: از آنرو که چراغ هدایت بود و چونان پدرش در دوران پر
فتنه حکومت خلفای جور بنی عباس، نشاندهنده صراط مستقیم
الهی بود.

رفیق: به نشانه اینکه از او جز رفق و مدارا دیده نشد، و همراهی
و مساعدتهایش شامل همگان می‌گشت و با هر کس به لطف و احسان
رفتار می‌نمود.

نقی: بدان سبب که به پاکیزگی و طهارت نفس شهرت داشت.

خاص: از آنرو که از جانب خدا به کرامات و فضایل فراوان و
استجابت دعا، اختصاص یافته بود.

کثرت لقبهای آن حضرت را می‌توان دلیلی بر اختناق حاکم بر
جامعه آنروز بشمار آورد که جاسوسها در کوچه و بازار مسلمین در پی
کسانی بودند که با یاد کردن آن امام مظلوم، انتساب خویش به ولایت
و تشیع را نشان دهند. شیعیان برای گرفتار نشدن به دام مأموران
حکومت و برای در امان ماندن از شکنجه و آزار بی‌نهایت، ناگزیر با
رعایت مناسبتی خاص، لقب و عنوانی جدید را برای نقل و انتقال
فرمایشات آن بزرگوار انتخاب می‌کردند.

همچنانکه همین فشار حکومت، در شناسایی و دستگیری
حاملان علوم اهل بیت و ناقلان حدیث و راویان اخبار بوده است که
باعث اختلاف در ثبت و ضبط و انتقال صحیح و دقیق روز، ماه و
حتی سال ولادت برخی امامان، از جمله امام حسن عسکری علیه السلام
می‌شده است، چنانکه در ولادت همین بزرگوار، برخی روز دهم،

و بعضی روز چهارم رابه جای روز هشتم ربیع الثانی ذکر کرده و برخی دیگر ماه ربیع الاول را بجای ربیع الثانی آورده و گروهی سال ۲۳۰ (ه.ق)، و گروهی دیگر سال ۲۳۱ (ه.ق) را سال ولادت او نگاشته‌اند. و از همه عجیب‌تر اینکه حتی در مکان ولادت آن بزرگوار نیز اختلاف کرده، و بعضی محل تولد امام عسکری علیه السلام را سامراء نوشته‌اند. (۱)

* * *

﴿ زندگی در محاصره دشمن ﴾

زمانی که معتصم، برادر مأمون عباسی، پس از مرگ او به بغداد وارد شد و از مردم بیعت گرفت، به کمک اترافی که در منصبهای مختلف به دربار او خدمت می‌کردند، شهر سامراء را در شمال شرقی بغداد بنیاد نهاد. در این شهر، محله‌ای را به استقرار نیروهای نظامی اختصاص داد که به همین جهت «عسکر» نامیده شد. این محل که به خاطر ترس از تحركات شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام - که اصلی ترین مخالفین حکومت بودند - به اقامتگاه اجباری امام هادی علیه السلام و فرزندان ایشان، خصوصاً امام حسن عسکری علیه السلام تبدیل گشت (۲)، آنچنان تحت مراقبت عمال حکومت بود که ارتباط شیعیان و دوستان آنان

(۱) در این باره به مناقب و کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ۲۷۱ - و ارشاد شیخ مفید، صفحه

۳۱۵، و کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۰، مراجعه شود.

(۲) علل الشرایع باب ۱۷۶ - اخبار الطوال دینوری.

اهلبیت علیهم السلام با امام و رهبر خویش را تقریباً ناممکن می ساخت.
 امام حسن عسکری علیه السلام بطور خاص در طی شش سال^(۱) دوران
 امامت پر رنج خویش، شرایط دشواری را در این شهر گذراندند.
 شیعیان، غالباً از دیدار ایشان محروم بودند و اطلاعات و اخبار
 شیعیان و فرمایشات و رهنمودهای آنحضرت تنها توسط چند تن از
 دوستان خاص و امتحان شده و با ثبات، ردّ و بدل می شد که بطور
 ناشناس و با استفاده از سلاح تقیّه، در بین مأموران مراقب محلّه، نفوذ
 کرده و یا به عناوین مختلف به محلّه رفت و آمد می کردند.
 در پاره‌ای روایات به گونه‌ای خاص، به شرایط ویژه و مراقبت‌های
 استثنایی محل زندگی و رفتت و آمد و کیفیت ارتباطات امام علیه السلام اشاره
 شده است:

الف) یکی از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام می گوید: «با جمعی از
 یاران در «عسکر» گرد آمدیم و منتظر ماندیم تا روزی که مقرر بود
 حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام سواره از محلّه خارج گردد. در همین
 ایام نامه‌ای به دست ما رسید که در آن فرموده بود: مواظب باشید،
 هیچیک از شما نباید بر من سلام کند و نباید به دست یا چشم خود به
 من اشاره نماید. زیرا شما نسبت به جان خود در امان نیستید.»^(۲)

ب) محمد بن عبدالعزیز بلخی، دوستی با احساس، از راه دور
 آمده تا چشمان حسرت کشیده‌اش را به دیدار امام و مولای خویش

(۱) ارشاد شیخ مفید، صفحه ۳۱۵.

(۲) بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۲۶۹، به نقل از خرائج.

روشن گرداند. اینک که به سامراء رسیده، همه چیز را در هاله‌ای از بیگانگی و نا‌آشنایی می‌نگرد. نگاههای بی‌احساس مردمان شهر آزارش می‌دهد، حالت خوف و هراسی که بر چهره و رفتار همه رهگذران سایه افکنده است قلبش را می‌فشارد. رفتار مرموز ساکنان شهر بی‌تابش کرده است، که ناگهان امام علیه السلام را می‌بیند مثل نوری در ظلمات. بند قلبش می‌خواهد پاره شود، و زمام اختیار از دستش خارج گردد. می‌خواهد بر خیزد و فریاد بزند. می‌خواهد بر این مردم ظلمت گرفته بشورد و نور را، چشمه خورشید را نشانسان بدهد. اما بی‌تفاوتی مردم، او را به تردید می‌اندازد. از خود می‌پرسد برآستی اگر برخیزم و فریاد بزنم و بگویم ای مردم این حجّت خداست، این رهبر الهی شماست او را بشناسید و به دامانش در آویزید، با من چه می‌کنند؟ آیا برآستی مرا می‌کشند؟

در اینجا امام علیه السلام به نزدیکی او می‌رسند و با آوردن انگشت سبّابه به نزدیک لبان خود، اشاره می‌فرمایند که ساکت باش! آنشب به هر ترتیب که بود خود را به امام علیه السلام می‌رساند و حضرت به او می‌فرمایند: «تنها دو راه بیشتر ندارید: یا دوستی ما را کتمان کنید، یا تن به گشتن بسپارید. پس به خاطر خدا بر جان خویش بترس.»^(۱)

(ج) ابو یعقوب اسحاق بن أبان، در بیان کیفیت ارتباط امام حسن عسکری علیه السلام با شیعیان خود می‌گوید: امام ابو محمد علیه السلام حتی زمانی

(۱) نقل با تصرف از کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ۳۰۲.

که در حبس بسر می برد، کسی را نهانی بسوی شیعیان و اصحاب خود می فرستاد و به آنان می فرمود: به فلان موضع بروید یا به خانه فلانی بروید و در شبانگاه و تاریکی شب حرکت کنید و فلان شب را در آنجا باشید که مرا در آنجا خواهید یافت.

و این در حالی بود که گماشتگان بر آنحضرت و مأموران مراقب او، شبانه روز بر در خانه ای که حضرت در آن محبوس بود کشیک می دادند و لحظه ای آنرا ترک نمی کردند. و چنان بود که هر پنج روز یکبار این گماشتگان و مأموران تعویض می شدند و اشخاص جدیدی به جای آنها می آمدند و هر بار سفارشات لازمه نسبت به مراقبت از او و دقت در عدم ترک محبس صورت می گرفت.

با اینهمه وقتی که شیعیان و یاران حضرت به آن محل معهود می رسیدند امام علیه السلام را می دیدند که پیش از آنان در آنجا حاضر گشته است. پس حاجت های خویش را بیان می کردند و او بر حسب شأن و مطابق با مرتبه فهم هر کس حاجاتشان را بر آورده، سوالاتشان را پاسخ می گفت. و پس از آن هر یک از آنان با خاطر کرامت و معجزات آن حضرت به منزل خویش باز می گشت، در حالیکه او همچنان در حبس دشمنان به سر می برد. (۱)

(د) ابو هاشم جعفری گوید: با گروهی از شیعیان در زندان به سر می بردم. روزی حضرت ابو محمد علیه السلام و برادرش جعفر را به زندان وارد کردند. ما همگی برخاستیم و در تخفیف خستگی و ناراحتی آن

(۱) بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۳۰۴، به نقل از عبون المعجزات.

حضرت کوشیدیم و من چهره او را بوسیدم و او را بر تشکچه‌ای که نزد من بود نشاندم

در حبس مردی جمحی - اهل قبیله جمح - با ما بود که ادعا می‌کرد شیعه علوی است. حضرت ابو محمد علیه السلام رو به ما کرد و فرمود: «اگر مردی که از مخالفین شماست در بین شما نمی‌بود، به شما خبر می‌دادم که خداوند چه زمانی روزرهای شما را می‌رساند.» و اشاره به آن مرد جمحی نمود و او بلافاصله خارج شد.

حضرت فرمود: این مرد از شما نیست پس مراقب بوده و از او بر حذر باشید، زیرا در جامه‌اش گزارشی را پنهان نموده است که آنرا برای خبر دادن به حاکم نسبت به گفته‌های شما نوشته است.

یکی از زندانیان برخاست و به جستجوی جامه او پرداخت، پس همانطور که امام علیه السلام فرموده بود گزارشی را در آن یافت که اتهامات بزرگی علیه ما در آن نوشته شده بود و به او خبر می‌داد که ما در صدد هستیم تا از داخل محبس، نقبی زده و بگریزیم. (۱)

ه) روش نامه نگاری و رساندن پیامها به شیعیان و وکیلان خاص در دوران امام عسکری علیه السلام از پیچیدگی خاصی برخوردار بود، چنانکه برای سالم ماندن از تفتیش‌های مکرر، گاه جا سازی‌های ویژه‌ای ضرورت می‌یافت. آنطور که «داود بن أسود» نقل کرده است که: مولایم ابو محمد علیه السلام روزی مرا فرا خواند و چوبی را به من داد که مانند چوبه پاگرد درب منازل، گرد و استوانه‌ای شکل و دراز بود

(۱) مختار خرائج، صفحه ۲۳۸ - بحار، باب معجزات امام عسکری علیه السلام روایت ۱۰.

و کلفتی آن به اندازه‌ای بود که کف دست را پر می‌کرد. سپس فرمود: این چوب را به عثمان بن سعید عمروی - که وکیل و نایب آنحضرت بود - برسان.»

چوب را گرفته و راه افتادم. در بین راه به سقایی برخوردارم که قاطری بهمراه مشکهای بزرگ آب در دو طرف آن پیشاپیش خود داشت. راه تنگ بود و قاطر راه را بر من می‌بست. سقاء فریاد کرد که برو کنار و بگذار قاطر رد شود. من چوبی را که بهمراه داشتم بالا برده و بر قاطر زدم. ناگهان چوب شکافت و چون در شکاف آن نگرستم چند نامه را در آن پنهان یافتم. بسرعت چوب را در آستین خود پنهان کردم، در حالیکه سقاء مرا دشنام می‌داد.

وقتی نامه را دادم و بازگشتم عیسای خادم درب دوم را گشود و گفت: مولایم می‌فرماید چرا قاطر را زدی و پایه در را شکستی؟ به حضورش رفتم و گفتم: مولای من! من نمی‌دانستم در آن پایه در چه چیزی هست.

فرمود: چرا کاری کردی که پس از آن نیاز به عذر خواهی داشته باشی، بر تو باد که دیگر چنین کاری نکنی.

زمانی که می‌شنوی کسی به ما ناسزا می‌گوید، آن را نادیده بگیر و راهت را ادامه بده و مأموریتت را به انجام برسان. مبادا که با ناسزا گوینده ما درگیر شوی و جوابش را بدهی یا خودت را به او بشناسانی. زیرا ما در سرزمین بد و شهر بدی هستیم.

پس راه خود را برو که اخبار و گزارش احوال شما به ما می‌رسد

و تو باید این را بدانی. (۱)

﴿ نگاهی به عملکرد دشمن ﴾

بیست سال تحت محاصره و مراقبت شدید قرار دادنِ امام معصوم علیه السلام، به تنهایی نمی توانست اهداف خبیث عباسیان را بر آورده سازد و باعث سکوت یا نرمش و شازش امام گردد. یا نور هدایت و ولایت را در بین موالیان آن حضرت به ضعف و خاموشی کشاند.

از اینرو حکومت جور هر از چندگاه تدبیری تازه می اندیشید و در ایذاء و آزار آن بزرگوار و خوار و خفیف کردن او می کوشید. و شیعیان را با مشکلی جدید رو برو می ساخت:

الف) انتقال حضرت به خانه های دیگر و تعویض مأموران مراقب. اینکار که خود موجب آزار و خستگی آن بزرگوار بود باعث می شد که رابطها و موالیان مشتاق آن حضرت در پیدا کردن محل استقرار به زحمت دچار شوند و نیز از تحت تأثیر قرار گرفتن مأموران جلوگیری شود و احتمال وجود عوامل نفوذی حضرت در بین آنان منتفی گردد.

ب) تفتیش خانه حضرت به بهانه های مختلف و جستجوی لوازم منزل در طلب مدارک یا اسلحه. (۲)

ج) زندانی ساختن در زندانهای گوناگون.

(۱) مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۴، صفحه ۴۲۷ و ۴۲۸.

(۲) کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۴.

بعضی از این زندانها، عمومی بوده و گروهی از مخالفین حکومت یا شیعیان همراه با حضرت زندانی بوده‌اند. چنانکه از روایت ابو‌هاشم جعفری برمی‌آید که نقل کرده: با گروهی از شیعیان در حبس بسر می‌بردیم که حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام و برادرش جعفر را به حبس منتقل کردند... (۱)

برخی دیگر از این زندانها، زندان معمولی و عمومی نبود، بلکه بطور خاص حضرت عسکری علیه السلام به آنها منتقل می‌شد. و هر یک گماشته و زندانبانی مشخص داشت که کیفیت شکنجه برعهده خود او واگذار می‌شد.

از آن جمله است زندانی با زندانبانی بنام «نحریر» که علیرغم اصرار همسرش، خواست حضرت را طعمه شیران سازد.

دیگری زندانبانی بنام سعید است که مأمور می‌شود امام عسکری علیه السلام را به حبسی دیگر در کوفه انتقال دهد.

زندان دیگری با زندانبانی بنام علی بن اوتاش (۲) نیز، در تاریخ مذکور است که دشمنی فراوان با آل محمد صلی الله علیه و آله داشت.

(۱) مختار خرائج، صفحه ۲۳۹ - مناقب، جلد ۴، صفحه ۴۳۰.

(۲) علی بن اوتاش که خود دشمنی سختی با خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سختگیری فراوان در حق آل ابو طالب علیهم السلام داشت، از طرف حکومت هم تحت فشار بود که با ابو محمد علیه السلام چنین و چنان رفتار کن، با اینهمه هنوز تنها یک روز در نزد او گذرانده بود که تحت تأثیر عظمت و رفتار انسان ساز او قرار گرفت و در مقابل او چهره تواضع بر خاک نهاد و از آن پس جز به دیده تکریم و احترام به او نمی‌نگریست. و زمانی که او را ترک کرد بینا ترین مردم نسبت به حق او بود و همیشه از او به نیکویی سخن می‌گفت. ارشاد صفحه ۳۲۲ - إعلام الوری صفحه ۳۵۹.

زندانبان مشهوری که به مناسبت‌های مختلف ذکری از او در روایات مربوط به امام حسن عسکری علیه السلام شده است مردی منحرف بنام صالح بن وصیف است که زندان او زندان خشیش نامیده می‌شد. (۱)

آخرین زندان آن حضرت، زندانی بود که علی بن جرین زندانبان آن بوده است. (۲)

د) گماشتن افراد لاابالی و فاسد برای دخول در بیت آن بزرگوار و استخدام شدن در مسئولیت‌های مربوطه:
چنانکه در روایتی که یحیی قشیری آن را نقل نموده است می‌خوانیم:

حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام وکیل را استخدام کرده بود. وکیل در منزل حضرت، حجره‌ای را به خود اختصاص داده و خدمتکار سفید پوستی را به خدمت گرفته بود. چندی نگذشته بود که مراوده‌ای بین او و خادم برقرار شد و از او خواست که برایش آبجو بیاورد و به هر حيله‌ای که بود آبجو را به خورد خادم داد. و در حالت مستی با او رابطه نامشروع برقرار کرد، در حالیکه بین او و ابو محمد علیه السلام سه در بسته وجود داشت که قبلاً همگی را قفل زده بود. وکیل خود اعتراف کرد که من به هوش بودم شنیدم و دیدم که درهای قفل شده یکی یکی باز می‌شوند و ناگهان ابو محمد علیه السلام را

(۱) اعلام الوری، صفحه ۳۵۴.

(۲) مهج الدعوات، صفحه ۳۴۳.

مشاهده نمودم که آمده و بر در حجره ایستاده و می فرماید: آی شما! از خدا بترسید. صبح که شد آن حضرت امر کرد خادم را بفروشد و مرا از منزل بیرون کنند. (۱)

نمونه دیگری از روایات که نشان دهنده نفوذ وجود چنین اشخاص پست و فرومایه‌ای در بین ملازمان بیت حضرت و خدام و اهل منزل اوست، مربوط به زمان غسل و دفن امام علی النقی علیه السلام می باشد:

ابوهاشم جعفری نقل کرده است زمانی که حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام دعوت حق را اجابت کرد، فرزندش حضرت ابو محمد علیه السلام به کار غسل دادن و سایر امور در تجهیز او مشغول گشت. در همین حال بعضی از خادمان منزل به سرعت، هر چه را که می توانستند از جامه‌ها و درهمها و سایر اشیاء بر جای مانده از آن بزرگوار، برداشته و پنهان نمودند.

حضرت ابو محمد علیه السلام پس از فراغت از تجهیز پدر، به محل استراحت خود بازگشت و نشست. سپس آن خادمان را فرا خواند و فرمود: اگر آنچه را از شما می طلبم تصدیق کرده و انجام دادید از عقوبت من در امانید. و اگر برانکار آن اصرار ورزیدید، خود هر چیزی را که هر کدام از شما برداشته است نشان می دهم و شما را بر آنچه کرده‌اید و از جانب من استحقاق آن را دارید عقوبت می نمایم.

سپس رو به یکی از آنان نمود و او را به اسم صدا کرد و فرمود:

(۱) مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ۴۲۳ - کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۴ و ۴۴۵.

فلانی تو فلان چیز را برداشته‌ای. و سپس رو به دیگری کرد و فرمود: و تو ای فلانی، فلان چیز را برداشته‌ای. و همینطور همگی را مورد خطاب قرار داد. و آنها تصدیق کردند و بناچار آنچه را که برده بودند بازگرداندند. (۱)

ه) وادار کردن به کارهایی تحقیر آمیز در جهت کاستن از اهمیت و ابهت و هیبت امام علیه السلام: نمونه روشنی که به خوبی نشان دهنده روحیه استکباری ملوک بنی عباس و کارگزاران آنان در برابر امام عسکری علیه السلام می تواند باشد؛ جریانی است که احمد بن حارث قزوینی آن را نقل کرده است. او می گوید:

من همراه با پدرم در سامراء زندگی می کردم و او تیمارکننده چهار پایان در نزد امام ابو محمد علیه السلام بود. زمانی در نزد مستعین خلیفه وقت قاطری بود که از حیث بزرگی و خوبی مانند نداشت، لکن سرکشی آغاز کرده و کسی را توانایی بارکردن و یا لجام زدن بر آن حیران نبود تا جائیکه همه مهارکنندگان سامراء را آوردند، اما هیچیک نتوانست برای رام کردن و سوار شدن بر آن چاره‌ای بیابد.

بعضی از ندیمان خلیفه گفتند: چرا در پی حسن ابن الرضا نمی فرستی تا بیاید، یا رامش کند و بر آن بنشیند و یا ضربه‌ای بخورد و کشته شود؟

مستعین از این پیشنهاد خوشش آمد و به دنبال ابو محمد علیه السلام فرستاد و پدرم نیز با او رفت. وقتی که ابو محمد علیه السلام وارد منزل گشت

(۱) بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۲۵۹، به نقل از خرائج.

نگاهی به قاطر که در سرای آن ایستاده بود نمود و دستش را بر کتف آن نهاد. قاطر چموش، بدون هیچ حرکتی، آرام و رام ماند و تمام بدنش عرق کرد.

سپس بسوی مستعین رفت و او به حضرت خوشامد گفت و دستور داد: این قاطر را لجام بزن.

حضرت رو به پدرم کرد و فرمود: او را لجام بزن.

مستعین مخالفت کرد و خطاب به آنحضرت گفت: تو ای ابو محمد، تو آن را لجام بزن! حضرت برخاست و عبای خویش را برداشت و قاطر را لجام زد و دو باره برگشت و نشست.

مستعین دیگر باره گفت: ای ابو محمد زین بر آن بگذار. حضرت به پدرم فرمود: زین بر آن بگذار.

مستعین مخالفت کرد و گفت: تو ای ابو محمد، تو زین بر پشت آن بگذار!

امام علیه السلام دوباره برخاست و زین را برداشته و بر پشت قاطر نهاد و باز گشت.

هنوز امام علیه السلام ننشسته بود که مستعین آمرانه گفت: سوار آن می شوی؟

حضرت پذیرفت و بدون آنکه قاطر کمترین مقاومتی کند بر پشت آن سوار گشت و آن را در صحن منزل دوانید، و سپس به نیکوترین روش سوارکاری آن را به رفتن واداشت، و قاطر به بهترین وجهی راه رفت. سپس پیاده شد و باز گشت. مستعین - بالحنی استهزاء آمیز -

گفت: امیرالمؤمنین تو را به این سواری واداشت. (۱)
 علامه مجلسی با تأکید بر اینکه این واقعه ظاهراً باید در زمان
 امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اتفاق افتاده باشد نام خلیفه
 عباسی را اشتباه می‌شمارد و معتز را صحیح می‌داند. (۲)
 آنچه مسلم است روش اهانت‌آمیز خلیفه عباسی در وادار کردن
 حضرت به کارهایی است که خود آن بزرگوار آنها را به مسئولِ مباشر
 آن، ارجاع می‌دادند.

(و) اقدام به قتل:

گروهی از راویان معاصر حضرت عسکری علیه السلام نقل کرده‌اند که در
 ایام معتمد عباسی آن بزرگوار را به شخصی که به عنوان نحریر و
 استاد، مشهور بود تحویل دادند و او در سختگیری و آزار امام علیه السلام
 اصرار می‌ورزید.

همسر نحریر به او گفت: از خدا بترس. تو نمی‌دانی چه کسی در
 منزل توست؟! و سپس مواردی از عبادت و طاعت و درستکاری مولا
 را برایش نقل کرد و گفت: من نسبت به آنچه با او می‌کنی بر تو
 می‌ترسم.

- او که از شنیدن مناقب و فضایل امام به خشم آمده بود فریاد زد -
 بخدا سوگند او را بین درندگان وحشی می‌اندازم، و همان زمان پیش
 معتمد رفت و از او برای تصمیمی که گرفته بود اجازه خواست و او

(۱) مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ۴۳۸ - ارشاد مفید، صفحه ۳۲۱.

(۲) پاورقی بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۲۶۶، به نقل از مرآة العقول.

هم اجازه داد.

نحریر باز گشت و حضرت را به جایگاهی که شیران درنده نگهداری می‌شدند بُرد و پیش آنان انداخت. و هیچکس شک نداشت که شیران در اولین لحظات، او را دریده و خواهند خورد.

روایت شده است که یحیی بن قتیبه بعد از سه روز به همراه استاد نحیر به آن محل آمدند و به آن جایگاه نگاه کردند، پس او را در حالی یافتند که نماز می‌خواند و شیران در اطراف او حلقه زده بودند. استاد با غضب به جایگاه وارد گشت و شیران او را پاره پاره کرده و خوردند. یحیی با شگفتی برگشت و به همراه خویشانش بر معتمد وارد شد. پس خود معتمد برخاست و بر امام عسکری علیه السلام وارد گشت و اظهار فروتنی کرد و از آن حضرت درخواست کرد که برایش دعا کنند. (۱)

از آنچه در چندین روایت مذکور آمده علاوه بر بُعد اعجاز و کرامت آشکاری که از ناحیه آنحضرت پدیدار می‌شد و چه بسا می‌توانست مایه عبرت و آگاهی کوردلان و مخالفان باشد بیش از هر چیز میزان مظلومیت آن بزرگوار در برابر برخوردهای معاندانه و کینه جویانه عباسیان، قابل درک است و در نگاهی دیگر میزان محبوبیت مردمی و تأثیرات اجتماعی آن بزرگوار می‌تواند مورد دقت قرار گیرد که علیرغم آن همه فشار و مراقبت و تلاش در جدا نگهداشتن امام علیه السلام از مردم، باز هم دلها مشتاقانه بسوی او گرایش می‌یافتند و جایگاه مقدس رهبری او روز بروز از قدرت و صلابت بیشتری برخوردار

(۱) ارشاد مفید، صفحه ۳۲۴ - مناقب، جلد ۴، صفحه ۴۳۰ - کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۸.

می شد و در مقابل این همه اشتیاق و گرایش قلبی بود که عباسیان به آن همه ترفندهای خبیثانه دست می زدند، و از هیچ اقدام ناجوانمردانه‌ای خودداری نمی کردند.

و همین است سرّ حرکت رسوای عباسیان در خراب کردن مزار سید و سالار شهیدان ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام که در دوران پرنشیب و فراز زندگانی مولا امام حسن عسکری علیه السلام، با بی شرمی تمام گروهی از یهود را به تخریب مراقد مطهره شهیدان کربلا واداشتند. (۱)

آری اگر احساسات پاک مردم نسبت به این خاندان و آستان مطهرشان نمی بود و اگر اقبال روز افزون امت به معصومین علیهم السلام و رهبری آنان آشکار نمی شد، دلیلی برای این همه جسارت و گستاخی از ناحیه عباسیان و سایر همانندانشان در تاریخ باقی نمی ماند.

چنانکه در تاریخ معاصر نیز اگر خوف استکبار و دست نشانندگان و مزدورانشان از آیین حرکت آفرین ولایت نمی بود، و اگر از بیداری و آگاهی امت اسلامی نسبت به حقانیت و افضلیت تفکر شیعی نمی هراسیدند، و اگر قبول امامت و رهبری اهل بیت علیهم السلام توسط مظلومان و مستضعفان جهان را عاملی برای سقوط کاخهای ظلم و جور و استحمار خویش نمی دیدند؛ هرگز اینقدر با اندیشه ولایت و سلوک شیعی مبارزه نمی کردند و به خرابی آثار اهل بیت در بقیع و اطراف حرم رسول الله صلی الله علیه و آله، و بلکه در هر کجای دنیا، دست نمی زدند و نسبت به نشر احادیث امامان بزرگوار شیعه و پخش کتب علمای

(۱) پاورقی بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۱۶۰ به نقل از مقاتل الطالبین، ابو الفرج.

شیعه در دنیای اسلام و کشورهای به اصطلاح اسلامی، حساسیت نشان نمی‌دادند.



ایجاد تردید در امامت :

فتنه آفرینان و دسیسه پردازان دستگاه حکومت عباسی در پی تضعیف پایه‌های امامت اهل بیت علیهم‌السلام و برای خدشه‌دار کردن ایمان و باور مردم تحت ستم و کاستن ارادت و محبت آنان به امامان معصوم علیهم‌السلام، از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند. در همین راستا تبلیغات وسیع و دامنه‌داری را برای ایجاد انحراف، در مسیر مشخص شده امامت آغاز کرده و می‌کوشیدند تا علیرغم وجود صدها بلکه هزاران روایت وارده از ناحیه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان پیشین سلام‌الله‌علیهم، در تصریح به امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام پس از امام هادی علیه‌السلام، ایمان مردم را نسبت به امامت ایشان متزلزل کرده، در صفوف شیعه پراکندگی و چند دستگی ایجاد کنند. در بررسی تاریخ زندگانی امام هادی و امام عسکری علیه‌السلام به شواهد متعددی در این باره بر می‌خوریم.

* بطور مثال در روایتی که شخصی بنام «حلبی» راوی آن است

می‌خوانیم:

آن زمان که با عده‌ای از یاران در محله عسکر چشم انتظار خروج مولایمان ابو محمد علیه‌السلام بودیم، در کنار خویش جوانی ناآشنا دیدم. از او پرسیدم: از کجا می‌آیی؟

گفت: از مدینه.

گفتم: اینجا چه می‌کنی؟

گفت: مردم در مدینه در امر امامت ابی محمد علیه السلام اختلاف پیدا کرده‌اند. من آمده‌ام تا خودم او را ببینم و کلامی از او بشنوم و نشانه‌ای از او مشاهده کنم تا قلبم آرام گیرد.

پرسیدم: از کدام طائفه‌ای؟

گفت: از نسل ابوذر غفاری و از فرزندان او هستم.

در همین هنگام ناگهان ابو محمد علیه السلام به همراه خادم خویش از منزل خارج شد و زمانی که به نزدیکی و در برابر ما قرار گرفت، به جوان که در کنارم ایستاده بود نگاهی کرد و فرمود: آیا تو غفاری هستی؟

گفت: آری.

فرمود: مادرت حمدویه چه می‌کند؟

جواب داد: حالش نیکو است.

آن حضرت رد شد و من از جوان پرسیدم: آیا قبلاً او را دیده و با

چهره‌اش آشنا بودی؟!

گفت: نه.

پرسیدم: آیا همین مقدار تو را کفایت می‌کند؟ و در اینکه تردید تو

را نسبت به امامت او زائل سازد مفید خواهد بود؟

گفت: حتی کمتر از این نیز کفایت می‌کرد و مفید بود. ^(۱)

(۱) کشف الغمّة، جلد ۳، صفحه ۳۱۰ - مختار خرائج، صفحه ۲۱۴.

* روایت دیگری در همین مورد به نقل از علی بن محمد بن الحسن در کتاب «دلایل حمیری» آمده است:

جماعتی از شیعیان اهواز به سامراء آمده بودند و من همراه آنان بودم. از منزل بیرون آمدیم تا مگر بتوانیم ابو محمد علیه السلام را ببینیم. در آن روز خلیفه به همراه ابو محمد علیه السلام برای دیدار حاکم بصره می رفت و ما امام علیه السلام را به همراه او دیدیم و سپس بین دو دیوار سامراء نشستیم و چشم انتظار بازگشت او ماندیم.

در بازگشت، زمانی که به مقابل ما رسید و نزدیک ما شد ایستاد و دستش را دراز کرد و کلاه و دستاری را که بر سر مبارکش بود برداشت و آن را در یک دست گرفت و دست دیگرش را بر سر مبارک خود کشید و در چهره مردی که با ما بود تبسم فرمود. مرد بلافاصله گفت: گواهی می دهم که تو حجت خدا و برگزیده او هستی.

گفتیم: ای مرد تو را چه می شود؟!

گفت: من در امامت او تردید پیدا کرده بودم. پس با خویشان گفتم: اگر بازگشت و کلاه و دستارش را از سر برداشت قائل به امامت او خواهیم شد. ^(۱)

روایاتی از این قبیل بدون شک نشاندهنده وجود تبلیغات انحرافی خاصی است که در جای جای بلاد اسلامی از مدینه گرفته تا اهواز و شام، به انگیزه ایجاد خلل در اعتقاد مردم نسبت به امامت آن بزرگوار، صورت می گرفت. وگرنه چه لزومی داشت که صدها فرسنگ راه،

(۱) کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ۳۰۵ - ۳۰۶ - مختار خرائج، صفحه ۲۱۵.

در آن شرایط دشوار، توسط مردمانی از دیارهای دور، طی شود تا با دیداری و با دیدن کرامت و معجزه‌ای، شکها به یقین تبدیل شوند.

﴿ رقیب یا یاور؟ ﴾

یکی از برادران امام حسن عسکری علیه السلام که نامش محمد و کنیه‌اش ابو جعفر بود، از چنان تقوی و ایمانی برخوردار بود و چنان دانش گسترده و اخلاق والایی داشت که همگان را به تحسین و اعجاب وامی داشت و احترام همه شیعیان را برمی‌انگیخت.

سیاست بازان کینه‌ورز دربار عباسی، از این همه محبوبیت و موقعیت استثنایی ابو جعفر، بعنوان سلاحی علیه کیان ولایت و امامت، استفاده کرده و با استفاده از اینکه ابو جعفر فرزند بزرگتر امام هادی علیه السلام به شمار می‌آمد تبلیغاتی وسیع را بطور پنهانی، در بین شیعیان، مبنی بر امامت بی چون و چرای او، بعنوان یازدهمین امام آنان سازماندهی کردند. باشد تا تصریحات پیامبر صلی الله علیه و آله و بقیه اهل بیت علیهم السلام، تحت الشعاع قرارگیرد و امامت امام حسن عسکری علیه السلام خدشه‌دار گردد.

بسیار بودند کسانی که واقعاً امر بر آنان مشتبه گردیده و هر بار که ابو جعفر را می‌دیدند سخن از امامت او به میان می‌آوردند و حتی در حضور امام هادی علیه السلام به او اشاره می‌کردند و می‌گفتند: درست است که پس از شما صاحب و امام ما اوست؟

و امام هادی علیه السلام با نوعی نگرانی تصریح می‌فرمود: «نه، صاحب

و رهبر شما پس از من فرزندانم حسن است»^(۱).
 این امر تا آنجا قوت گرفته بود که شخصی مانند احمد بن عیسی
 علوی از فرزندان و نوادگان امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که بر ابو
 الحسن امام هادی علیه السلام در منطقه «صریا» وارد شده و سلام کردم. در
 همین حال که من و سایر حاضران در خدمت امام علیه السلام بودیم. ابو
 جعفر و ابو محمد علیه السلام با هم وارد شدند. همگی برخاسته و بسوی ابو
 جعفر رفتیم تا بر او سلام کنیم و تحیت گوئیم.
 امام هادی علیه السلام فرمود: «این مولا و امام شما نیست، بر شما باد که
 به امام و صاحب امر خویش سلام کنید، و در همین حال به ابو
 محمد علیه السلام اشاره نمود.»^(۲)

شاید با توجه به چنین وضعیتی است که امام هادی علیه السلام در جواب
 یکی از اصحاب خود بنام «علی بن عمرو عطار» که گمان می‌کند ابو
 جعفر امام پس از اوست، احتیاط می‌فرماید و جواب را موکول به
 وقتی دیگر می‌نماید. و وقتی ابو جعفر فوت می‌کند نامه‌ای برایش
 می‌فرستد و در آن می‌نگارد: «بعد از من فرزند بزرگتر من صاحب این
 امر است.» و پس از فوت ابو جعفر، فرزند بزرگتر آن حضرت، همان
 ابو محمد علیه السلام بود.^(۳)



(۱) ارشاد مفید، صفحه ۳۱۵ - اعلام الوری، صفحه ۳۵۰ - کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۳.

(۲) غیبت شیخ طوسی، صفحه ۱۳۰.

(۳) اعلام الوری صفحه ۳۵۱ - مناقب آل ابی طالب جلد ۴ صفحه ۴۲۲ و ۴۲۳.

﴿ رفع مشکل نه بداء ﴾

در اینجا بی مناسبت نیست که بررسی مختصری نسبت به پاره‌ای روایات داشته باشیم که در همین مورد نقل شده و اشاره به حصول «بداء» در امر امامت امام عسکری علیه السلام دارد.

شخصی بنام «شاهویه» می‌گوید: من از امام هادی علیه السلام روایاتی درباره فرزندش ابو جعفر شنیده بودم و زمانی که ابو جعفر فوت کرد بسیار نگران شدم و متحیر و سرگردان ماندم و ندانستم چه کنم.

نامه‌ای از امام هادی دریافت کردم که در آن آمده بود: «امام شما بعد از من فرزندانم ابو محمد است و هر چه به آن نیازمندید در نزد اوست. خداوند هر چه را بخواهد مقدم دارد و هر چه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد» و سپس استناد به آیه قرآن فرموده بود: «اگر آیه‌ای را نسخ کنیم بهتر از آن یا مثل آنرا خواهیم آورد.»^(۱)

و نیز جماعتی از بنی هاشم نقل کرده‌اند که در روز فوت ابو جعفر، در منزل امام هادی علیه السلام حاضر گشتند در حالی که در صحن حیاط فرشی گسترده و امام علیه السلام بر آن نشسته و غیر از مردم عادی و دوستانش، حدود صد و پنجاه نفر از آل ابو طالب و قریش و بنی عباس، گرداگردش جمع شده بودند. اینان در این روایت آورده‌اند که: در همین لحظات حسن بن علی علیه السلام با گریبانی چاک زده و با حالتی زار وارد مجلس شده و از جانب راست پدر بسوی او رفت، در حالی

(۱) غیبت شیخ طوسی، صفحه ۱۳۱ - ارشاد شیخ مفید، صفحه ۳۱۷ - کافی، ج ۲، صفحه ۱۱۷.

که ما او را نمی‌شناختیم. ساعتی گذشت تا ابو الحسن امام هادی علیه السلام برخاست و رو به او کرده فرمود: «فرزند عزیزم برای خدا شکری تازه بجا آور که خداوند امری تازه درباره‌ات پدید آورد.»
پس حسن بن علی علیه السلام گریست و «إِنَّا لِلَّهِ» گفت و خدا را شکر کرد.

از دیگران درباره او پرسیدیم گفته شد: این فرزند او حسن است و در آنوقت او را بیست و چند ساله حدس زدیم. آنروز بود که او را شناختیم و دانستیم که امام هادی علیه السلام، به امامت او اشاره داشت و او را جانشین خود قرار داد. (۱)

برخی افراد با دیدن این روایات و نظایر آن، توهم «بداء» و تغییری در اراده خداوند تعالی نسبت به جانشینی امام هادی علیه السلام برای شان حاصل می‌شود. غافل از آنکه حکم و اراده الهی در امر امامت هیچ تغییری نمی‌پذیرد و تصریحات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام، هرگز در مورد هیچ امامی قابل تردید نیست.

با توجه به چنین اصلی است که نحوه برخورد راویان اینگونه روایات را، باید ناشی از جو نا متعادل تبلیغاتی در دوران حکام بنی عباس دانست که از هیچ فتنه‌انگیزی سرباز نمی‌زدند.

و نحوه برخورد امام علیه السلام را باید برخوردی حکیمانه بشمار آورد که با هر کس بر حسب ظرفیت او، و مناسب با کیفیت تفکر او سخن می‌گفتند، تا از گمراهی او جلوگیری شود.

(۱) کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۵ - اعلام الوری، صفحه ۳۵۱.

و کلام ایشان مبنی بر لزوم شکری تازه، برای ایجاد امری تازه، از ناحیه خداوند را، باید به خاطر رفع مشکل عقیدتی و اجتماعی شیعه توسط خداوند دانست که با رساندن مرگ ابو جعفر مشکل بسیاری از مردم را که گمان می‌کردند تنها فرزند بزرگترِ امام پیشین است که می‌تواند جانشین او گردد، از بین برده و انحصار امامت در حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را از همه جهات روشن و بدون مانع ساخت.

﴿ ناشناس ماندن ﴾

زندگانی امام هادی و امام عسکری علیه السلام در محاصره دشمنان در محله عسکر که پایگاه نظامیان حکومت بود، باعث گشت که اکثریت شیعیان، با فضایل و کرامات امام حسن عسکری علیه السلام آشنایی پیدا نکرده حتی - آنطور که در روایت پیشین گذشت - شخص او را نیز نشناسند.

این امر که به تنهایی می‌توانست مشکلات فراوانی را در امر وصایت و جانشینی ایشان بعنوان یازدهمین امام شیعیان ایجاد کند، مورد استفاده دشمنان قرار گرفته و آنان با استفاده از موقعیت ابو جعفر و جعل احادیث متعدد درباره اهمیت فضائل و تردید ناپذیری امامت او، شأن حضرت امام عسکری علیه السلام را مورد تردید قرار داده و حتی کوشیدند اصل وجود او، و شایستگی خدادادی وی را برای احراز مقام امامت شیعیان، مورد انکار قرار دهند.

اینست که خود امام حسن عسکری علیه السلام در یکی از نامه‌های خویش، با لحنی شکایت آمیز، خطاب به شیعیان می‌فرماید:

«هیچیک از پدرانم به مانند اینهمه گرفتاری که من در اثر شک و تردید این گروه پیدا کردم، گرفتار نشدند. پس اگر امامت، امری بود که فقط تا زمانی خاص باید به آن پایبند بوده و اعتقاد می داشتید و در پی آن منقطع می شد، جای تردید داشت. اما اگر امری است که تا امور الهی در جریان است، پیوسته ماندنی است؛ دیگر شک و تردید چه معنی دارد؟!» (۱)

از همین باب است که در کتب احادیث، علاوه بر آنچه از بیان پیامبر ﷺ در امر امامت آن بزرگوار وارد شده، احادیث صریحی از امام جواد علیه السلام و روایات فراوانی از امام هادی علیه السلام، امر امامت او را مورد تأکید قرار داده‌اند.

امام جواد علیه السلام فرمود: «امام بعد از من فرزندان علی است. فرمان او فرمان من، گفتار او گفتار من، و فرمانبری از او فرمانبری از من است. و امامت پس از او بر عهده فرزندان حسن است.» (۲)

و امام هادی علیه السلام بارها و به اشکال مختلف فرمود: «امام بعد از من حسن است و بعد از حسن، فرزندان حضرت قائم امام خواهد بود.» (۳)

و حتی برای رفع شبهه‌های ایجاد شده توسط دشمنان آگاه یا دوستان ناآگاه، گاهی علاوه بر تصریح به امامت، بر فضایل

(۱) تحف العقول، صفحه ۵۱۷.

(۲) کمال الدین، جلد ۲، صفحه ۵۰.

(۳) مصدر پیشین، صفحه ۵۵.

و شایستگی های او نیز تأکید می فرمود: «فرزندم ابو محمد پاکنهادترین و قوی ترین فرد خاندان محمد صلی الله علیه و آله از جهت برهان و حجّت الهی است. او فرزند بزرگتر من و جانشین من می باشد و ریسمانهای امامت و احکام آن به دست او می رسد. پس هر چه را که از من می پرسیدید از او پرسید، و هر آنچه به آن نیازمندید در نزد اوست.» (۱)

از دیگر سو، خود امام عسکری علیه السلام نیز بخاطر ادای تکلیف الهی و شناساندن خویش به عنوان امام و مقتدای مسلمین و رفع تردیدهای مردم، معجزات فراوان انجام داده، کرامت های بسیار از خود نشان داده و از اسرار زندگی و مکنونات دل بسیاری از شیعیان خبر داده اند که مشروح آنها در کتب مربوطه آورده شده و ما نیز به انگیزه بهره گیری از ابعاد مختلف این معجزات و کرامتها در مباحث آینده به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

﴿ برخی ویژگی های امام علیه السلام ﴾

* عبادت و اطاعت پروردگار:

آنانکه لذت مناجات با خدا را چشیده و جانشان از محبت خدا لبریز است، حتی لحظه ای را بی نام و یاد خدا نمی گذرانند و زندگی را جز در راه بندگی و فرمانبری خدا بر نمی تابند. امام عسکری علیه السلام نمونه اعلای محبت و انس با خدا بود.

محمد شاکری روایت کرده است: «مولا و استادام امام حسن عسکری علیه السلام در محراب عبادت می نشست و به سجده می رفت و آنچنان سجده و ذکرش را طولانی می کرد که من می خوابیدم و بیدار می شدم و از شدت خستگی دوباره بخواب می رفتم، در حالی که او هنوز در سجده بود.»^(۱)

محمد بن اسماعیل نقل کرده است: «زمانی که ابو محمد عسکری علیه السلام در زندان بود، گروهی از بنی عباس و جمعی از منحرفین بر صالح بن وصیف که زندانبان بود، وارد گشته و گفتند: بر او سختگیری کن و به او مجال آرامش مده!

صالح جواب داد: با او چه کنم؟ و حال آنکه دو تن از شقی ترین و بدترین کسان را یافته بودم و برای شکنجه و آزار او گماشتم، اما چندی نگذشت که آنان هم رو به عبادت و نماز آورده و کارشان دشوار گشت.

سپس فرمان داد تا آندو گماشته را حاضر کردند و از آنان پرسید: وای بر شما، درباره این مرد چه کردید و چه نظری دارید؟

گفتند: چه بگوییم درباره مردی که روزهایش را روزه می گیرد و تمامی شبهایش را به نماز و عبادت می گذراند؟ و جز به عبادت خدا سخنی نمی گوید و به کاری مشغول نمی شود، وقتی که به ما نگاه می کند بند بند وجودمان به لرزه در می آید، چنانکه اختیار خویش را از دست می دهیم.»^(۲)

(۱) غیبت شیخ طوسی، صفحه ۱۳۹ و ۱۴۰.

(۲) اعلام الوری، صفحه ۳۶۰ - کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۶.

* دانش و حکمت:

بدون شک علم هر امام معصوم که از سرچشمه وحی الهی نشأت می گیرد و باب علم الهی بشمار می رود، از چنان عظمت و وسعتی برخوردار است که قابل توصیف نمی باشد.

تجلی چنین علمی در وجود شریف امام عسکریؑ از لابلای فرمایشات ایشان و روایاتی که حاکی از آگاهی های غیبی آن بزرگوار است بخوبی آشکار است. با اینهمه اعتراف بزرگترین طبیب و دانشمند ملازم دربار عباسیان که فردی مسیحی بنام «بختیشوع» است، می تواند گواهی بر ثبوت این اعلیّت و افضلیّت امام علیؑ، حتی در نزد مخالفین ایشان باشد.

او خطاب به شاگرد خود «بطریق» می گوید: «بسوی ابن الرضا ابو محمد عسکری برو، و بدان که او در زمان ما دانشمندترین انسان در زیر این آسمان است و بر حذر باش که در آنچه به تو دستور می دهد اعتراضی بر او نداشته باشی».^(۱)

همین علم و حکمت سرشار امام علیؑ بود که می توانست یکی از دلایل عمده خوف خلفای جور عباسی از او باشد، چراکه اگر راه بهره گیری مردم از دریای بی انتهای علوم اهل بیت علیهم السلام باز می ماند و پرده های جهل عمومی کنار می رفت، دیگر کسی در برابر بی ما یگان شهوت پرست دربار، سرفروود نمی آورد و یوغ ستم جباران دور

(۱) مختار خرائج، صفحه ۲۱۲ و ۲۱۳ - بحار، جلد ۵۰، صفحه ۲۶۰.

از معرفت و انسانیت را، بر شانه نمی کشید. بلکه همگان در سایه معارف الهی اهل بیت علیهم السلام، چراغ هدایت قرآنی را فراراه خود قرار داده، با مددگیری از سنت شریف پیامبر صلی الله علیه و آله، پا بر لاشه قدرتمندان دنیا پرست نهاده، تا قلّه های شرف و سعادت دنیا و آخرت پیش می رفتند.

دانش و معارف امام عسکری علیه السلام همچون دیگر امامان معصوم شیعه علیهم السلام نه فقط در رشته شریعت و احکام دینی، بلکه در همه زمینه ها جلوه های اعجاز آمیز داشت؛ بدان سبب که این معارف و آگاهی ها نه براساس تحصیل و اکتساب، بلکه براساس افاضات غیبی و اشراقات الهی بدست می آمد و محدود به حدّ خاصی نبود.

ابو حمزه نصیر خادم گوید: بارها و بارها شنیدم که حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام با غلامان غیر عرب خود و دیگر کسانی که برخوردی با حضرت داشتند، بازبان خود آنها سخن می گفت و در بین آنان رومی و ترک و ایرانی و غیره وجود داشت. من از این امر شگفت زده می شدم و با خود می گفتم: او در مدینه به دنیا آمده است و تا زمان فوت پدرش حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام، نه بر کسی در این مورد ظاهر شده و نه کسی او را دیده است. پس اینهمه زبانهای مختلف را چگونه و از کجا می داند؟!

یکبار ایشان رو به من کرد و فرمود: «همانا خداوند حجّت خویش را از بین سایر آفریدگانش ممتاز و مشخص قرار داد و به او معرفت هر چیزی را عنایت فرمود. پس او زبانها و نَسَب مردمان و حوادث روزگار را می شناسد. و اگر جز این بود بین حجّت الهی و کسانی که

حجّت بر ایشان فرستاده شده است فرقی باقی نمی ماند.»^(۱)

* زهد و بی رغبتی به دنیا:

هر اندازه معرفت خداوند در دل فزونی گیرد، شوق لقای او در جان شدیدتر گردد. و هر مقدار شوق لقای آن محبوب حقیقی در وجود انسان شدت یابد، بی رغبتی به دنیا و لذّات زودگذر آن در زندگانی او جلوّه بیشتری پیدا می کند.

ممکن نیست انسان دل در گرو محبت خدای باقی نهاده و نعیم جاودانی آخرت را یقین داشته باشد، با اینهمه اسیر لذات فانی دنیا باشد و چرب و شیرین زودگذر آن در زندگانی او جلوّه بیشتری پیدا می کند.

امام حسن عسکری علیه السلام کسی بود که سجده های طولانی شب را به سحر پیوند می داد و مناجات های عارفانه اش هر دلمرده دنیا زده ای را حیاتی آسمانی می بخشید. او که چون جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا را سه طلاقه کرده و از نعیم دنیا جز به آن اندازه که زاد و توشه آخرت باشد چشمداشتی نداشت، چگونه می توانست متهم به بهره گیری از لذایذ دنیا و فراموشی یاد خدا گردد؟!!

کامل بن ابراهیم مدنی که برای پاسخی بر شبهه ای کلامی، از سوی گروهی به نزد امام حسن عسکری علیه السلام روانه شده بود می گوید: زمانی که بر مولایم ابو محمد علیه السلام وارد شدم، جامه ای سپید و نرم و قیمتی بر

(۱) کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۰، حدیث ۱۱.

تن او دیدم. با خود گفتم: ولی خدا و حجت او چنین لباس نر می پوشد و در عین حال ما را به همیاری و همدلی با برادران دینی می خواند و از پوشیدن چنین جامه‌ای باز می دارد؟

حضرت بی آنکه من کلامی ابراز کنم، تبسمی نموده و در حالیکه دو آستین خود را بالا می زد، جامه موین سیاه و خشنی را که در زیر آن لباس و بر روی پوست خود پوشیده بود نشان داد و فرمود: «ای کامل، این برای خداست و آن برای شما.»^(۱)

* حلم و بردباری:

اوج قدرت روحی انسان آنجا متجلی می شود که وقتی در برابر خطای دیگران و بی حرمتی های وارده بر او غضبناک می گردد، با یاد خدا بر رفتار و گفتار خویش مسلط باشد و از دایره حقیقت و مصلحت پا را فراتر نگذارد. بلکه در چنین حالی با آنان که به بد رفتاری با او اقدام کرده و آزارش داده اند به عطف و لطف رفتار نماید و در ارشادشان بکوشد.

بردباری و حلم شکوهمند امام عسکری علیه السلام را، می توان در طی آن همه سال محاصره و حبس و شکنجه بخوبی درک کرد. و با دقت در قضایایی همچون: مهار کردن و زین نهادن بر اسب به دستور خلیفه، و ربوده شدن وسایل و البسه پدر بزرگوارش توسط غلامان - که پیشتر ذکر شد - اوج بردباری و کرامت نفس آن بزرگوار را دریافت. با این

(۱) بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۲۵۳، حدیث ۷.

همه، جریانی که «یحیی بن قتیبه اشعری» روایت کننده آنست، در این مورد، موجب شگفتی است.

او می‌گوید: زمانی که امام علیه السلام به پیشنهاد نحریر زندانبان و با موافقت «معمد» به جایگاه شیران درنده سپرده شد؛ شیران در اطرافش حلقه زدند و او در بین آنان به نماز ایستاد.

معمد از جریان امر مطلع گردید و بر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده اظهار ندامت کرد. با تضرع و زاری از او درخواست کرد که برای او دعا نماید تا بیست سال بر خلافت باقی بماند. کرم و بزرگواری و نهایت حلم و بخشندگی امام چنان بود که دست به دعا برداشت و گفت: «خدا عمرت را طولانی گرداند.»^(۱) فرمود خدا خلافتت را طولانی کند که اعانت بر ظلم باشد؛ بلکه خیر خواهانه دعا کرد تا عمرش طولانی شود، چه بسا به خود آید و توبه کند و راه صلاح و رستگاری پیش گیرد!

* کرم و بخشندگی:

یکی از راویان، معروف به «ابن کردی» از شخصی بنام محمد بن علی بن ابراهیم نقل کرده است که گفت: معیشت بر ما سخت گشت،

(۱) مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ۴۳۰. قابل ذکر است که جریان انداخته شدن

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در جایگاه شیران که حتی در بعضی از زیارات مخصوصه آن بزرگوار مورد اشاره قرار گرفته است در کتابهای بسیاری نقل شده ولی در اکثر آنها از جمله کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۸، بطور خلاصه ذکر شده و به مسأله دعای حضرت عسکری علیه السلام، برای معمد

اشاره‌ای ندارد.

پدرم گفت: برخیز تا با هم به نزد ابو محمد علیه السلام برویم، که او به جوانمردی و بخشندگی موصوف و معروف است. پرسیدم: او را می‌شناسی؟ گفت او را هرگز ندیده‌ام و نمی‌شناسم. پس به قصد دیدار او راه افتادیم. در بین راه پدرم گفت: چقدر محتاجیم به اینکه بفرماید پانصد درهم به ما پرداخت شود: دویست درهم برای مخارج لباس، و دویست درهم برای خرید آرد، و صد درهم برای بقیه مخارج.

من هم پیش خود گفتم: ای کاش سیصد درهم نیز به من پردازد؛ با صد درهم آن الاغی می‌خرم، صد درهم را برای مخارجم و صد درهم دیگر را برای خرید لباس صرف می‌کنم و به سمت بلاد جبل - همدان و قزوین - مسافرت خواهم کرد.

وقتی که به در خانه او رسیدیم، غلامش بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش محمد داخل شوند.

چون بر مولا ابو محمد علیه السلام وارد شدیم و سلام کردیم به پدرم فرمود: ای علی! چه چیز باعث شد دیدار ما را تا این وقت به تأخیر اندازی؟

جواب داد: مولای من، از اینکه شما را با این اوضاع و احوالی که دارم دیدار کنم، خجالت می‌کشیدم.

وقتی از نزدش بیرون آمدیم، غلامش نزد ما آمد و کیسه‌ای را به پدرم داد و گفت: این پانصد درهم است، دویست درهم برای لباس، دویست درهم برای آرد و صد درهم برای مخارج. و کیسه‌ای دیگر به من داد و گفت: این سیصد درهم است، صد درهم را پول خرید الاغی

قرار ده و صد درهم را برای لباس و صد درهم دیگر را هم برای مخارج دیگر مصرف کن؛ اما بسوی بلاد جبل مرو و به «سورا» برو. ابن کردی می‌افزاید که محمد به «سورا» رفت و در آنجا بازنی ازدواج کرد و شغلی یافت که امروز چهار هزار دینار در آمد دارد.^(۱)

﴿ دلسوزی و مراقبت نسبت به شیعیان ﴾

امام حسن عسکری علیه السلام همچون دیگر امامان و برگزیدگان الهی که همگی مظهر رحمت و لطف بی‌منت‌های خداوند بشمار می‌آیند، با قلبی آکنده از مهر و دلی سرشار از محبت، مراقب حال شیعیان خود بوده و در سختی‌ها و بروز شبهات، با دادن تذکرات و نوشتن نامه‌های هشدار بخش و بیدار کننده، از انحراف آنان جلوگیری می‌فرمودند.

* در همین باره شخص به نام محمد بن ربیع شیبانی نقل کرد که من در اهواز با یکی از زردتشتیان مباحثه و مناظره‌ای داشتم و سپس به سامراء آمدم، در حالی که برخی گفتارها و شبهات آن مرد زردتشتی در دلم رخنه کرده و نسبت به توحید الهی تردید برآیم ایجاد کرده بود. روزی بر در خانه احمد بن خضیب نشسته بودم که حضرت ابو محمد علیه السلام از دار عامه - منزلی که محل مراجعه عموم مردم بود - خارج گشته رو به من آورده و با انگشت سبابه خود اشاره فرمود: «أَحَدٌ أَحَدٌ فَوْحِدُهُ» - خدا یگانه است، خدا یگانه است پس او را یگانه بدان -

(۱) ارشاد مفید، صفحه ۳۲۰ و ۳۲۱ - کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۶ و ۴۳۷.

و من با شنیدن این سخن بیهوش گشته و افتادم. (۱)

* خود آن بزرگوار در نامه‌ای که به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری نگاشته است می‌فرماید:

«من به خاطر رقت قلبی که نسبت به شما دارم، و به سبب اینکه دوست دارم همگی در دنیا و آخرت به آرزوهایتان دست یابید و در هر دو سرا با ما باشید، می‌خواهم که خداوند جلّ و علا مرا فرا خواند.» (۲)

* و در جای دیگر از همین نامه خطاب به شیعیان می‌نویسد:

«در آنچه به نفع شما یا به زیان شما بود بین ما و شما سخن به درازا کشید، و اگر نبود که از جانب خدا باید نعمت دین بر شما تمام می‌گشت، هرگز بعد از شهادت پدرم علیه السلام هیچ نوشته‌ای بسوی‌تان نمی‌فرستادم و هیچ کلامی از من نمی‌شنیدید. شما از سرانجام کار خویش در غفلت و بی‌خبری هستید.» (۳)

* در همین راستاست که حضرت علیه السلام در جواب یکی از دوستان خود که دربارهٔ اختلاف موالی در امامت او برایش نامه نوشته است می‌نگارد:

«هیچکس بیشتر از آنچه سید رسولان و پیغمبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله، آیه و نشانه و دلیل بر نبوت خود اقامه کرد نمی‌تواند اقامه

(۱) کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۵، حدیث ۲۰.

(۲) رجال کشی، صفحه ۴۸۳.

(۳) مصدر پیشین.

کند، با این همه او را ساحر و کاهن و دروغگو نامیدند ... پس آنکس را که در گمراهی به چپ و راست می‌رود و اگذار که چوپان هرگاه اراده کند می‌تواند گله‌اش را با کمترین سعی جمع کند.

اما آنچه درباره اختلاف موالی نوشته‌ای، اگر درباره وصیت امام پیشین و بزرگتر بودن امام بعدی در بین فرزندان اوست که هیچ تردیدی جا ندارد - چون هم وصیت صورت گرفته و هم بعد از فوت ابو جعفر، فرزند بزرگتر بودن منحصر در اوست ^(۱)

﴿ گواهی دشمنان بر فضیلت امام علیه السلام ﴾

فضائل و مناقب امام حسن عسکری علیه السلام به قدری زیاد و با عظمت بود که در آن شرایط سخت و استثنایی که به نوعی نهانزیستی شباهت پیدا کرده بود، باز هم در بین دوست و دشمن بروز و ظهور داشت، و هر کس با نام ابو محمد حسن بن علی - ابن الرضا - علیه السلام آشنایی پیدا می‌کرد دنیایی از محاسن، نیکویی‌ها و مکارم اخلاقی را با آن همراه می‌یافت.

یکی از کارگزاران حکومت عباسی در آن دوران احمد بن عبیدالله ابن خاقان بود که پدرش عبیدالله وزارت دربار را داشت و خودش بعدها مسؤولیت جمع‌آوری خراج و مالیات بندی بر اراضی، در نواحی قم را پیدا کرد و بنا به نقل تاریخ نگاران از معاندترین و سر سخت ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود.

(۱) کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ۲۹۳ - مختار خرائج، صفحه ۲۹۱.

سالها پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، در جلسه‌ای که تعدادی از راویان نیز در آن حضور داشتند؛ ذکری از آل ابو طالبِ مقیم در سامراء و کیفیت سلوک و میزان نیکوکاری و ارزش آنان در نزد خلفا به میان آمد. احمد بن عبیدالله گفت: در سامراء، نه دیدم و نه شناختم مردی از علویان را که همانند و همپایه حسن بن علی بن محمد بن الرضا باشد. و نشنیدم که هیچکس در میزان هدایت و آرامش و پاکدامنی و بزرگزادگی و کرامت، همچون او باشد، نه تنها نزد خاندان خودش، بلکه نزد سلطان و همه هاشمیان و فرماندهان و وزیران و کاتبان و مردم عادی، چنانکه او را بر سالمندان و صاحب منصبان خود نیز مقدم دارند.

و شگفت است که وقتی همین وزیر زاده، از رفتار پدرش با امام حسن علیه السلام ناراحت و نگران شده و به او اعتراض می‌کند که ای پدر این که بود که دیروز اینقدر اکرام و احترامش کردی و به بزرگی ستودی، او را بر مصلائی خویش نشانیدی و جان خود و پدر و مادرت را قربان او خواندی؟! وزیر می‌گوید:

فرزندم! او، «ابن الرضا» امام رافضیان بود. سپس درنگی می‌کند و می‌گوید: ای فرزند اگر خلافت از خاندان بنی عباس گرفته شود، هیچکس جز او سزاوار آن نیست. زیرا او به خاطر فضیلتش و عفاف و هدایت و حفظ نفس و زهد و عبادت و اخلاق نیکو و درستکاریش، تنها کسی است که شایستگی خلافت را دارد.

وزیر زاده احمد بن عبیدالله گوید: با شنیدن این سخنان نگرانی و اندیشه و غضبم بر پدرم زیادتر شد.

و از آن پس همه همّت این شده بود که از اخبار او بپرسم و از کار او جستجو کنم. و از هیچکس در میان بنی هاشم و فرماندهان و کاتبان و قاضیان و فقیهان و سایر مردم درباره او نمی پرسیم مگر اینکه او را در نهایت اجلال و اکرام و جایگاه رفیع و حسنِ اشتهار می یافتیم و همگان او را بر بقیه خاندانش و حتی مشایخ و بزرگان قومش مقدم می شمردند. و همه می گفتند: او امام رافضیان است. پس ارزش او را بزرگ یافتیم؛ چون هیچ دوست و دشمنی را ندیدم مگر اینکه از او به نیکویی یاد می کرد و او را ستایش می نمود. (۱)

به راستی چه نگون بختی و شقاوتی از این بالاتر که جامعه‌ای با وجود چنین امامی که مظهر همه خوبیها، خلاصه همه فضیلتها و وارث همه انبیاء و اولیاء و صالحان است، و آفتاب جلال و عظمتش حتی خانه سیاه دل‌های طاغوت زده را نور می بخشد، به امیر و حاکمی که خود مأمور شیطان و محکوم هواهای پست نفسانی است رو کند و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله را که معیار همه کرامتها و ارزشهاست به تبه‌کار ستم پیشه‌ای ببخشد که همه شرافت‌ها را در پای جامی شراب و کنیزی مست قربانی می کند!

و همه فضیلت‌های انسانی و کرامت‌های اخلاقی را در زیر پایه‌های کاخ شهوت و غرور و دنیا پرستی خود دفن می نماید!
دریغ و درد که امام نور تنها می ماند و چراغ هدایت به گوشه زندانها و سیاه چالها انتقال می یابد!

(۱) نقل با تلخیص از کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ - کمال الدین، جلد ۱،

﴿ تأملی در معجزه باران ﴾

در اینجا ذکری از یکی از معجزات امام حسن عسکری علیه السلام، خالی از لطف نیست. آن حضرت کرامتها و معجزات فراوانی داشته است که ذکر همه آنها مجال گسترده تر می‌طلبد. (۱)

اما برخی از این معجزات علاوه بر اینکه دلیلی بر امامت و نشانه‌ای بر عظمت و جلالت آنحضرت است، نوعی بیدار باش و آگاهی بخشی را نیز به همراه دارد و از این جهت نیز در خور تأمل و دقت است. یکی از این کرامات و معجزات، در قحطسالی سامراء صورت می‌گیرد که علی بن حسن بن سابور آنرا چنین نقل می‌کند:

در زمان امام حسن عسکری علیه السلام، در سامراء قحطی و خشکسالی به مردم رو آورد، همه اهل مملکت برای طلب باران بیرون رفتند و سه روز پیاپی نماز باران گزاردند و دعا کردند، اما باران نیامد. روز چهارم، «جاثلیق» همراه با مسیحیان و کشیشان رو به صحرا نهاد. در بین آنان راهبی بود.

همینکه دست به دعا بر آورد؛ آسمان از ابر پوشیده شد و بارانی سرشار و پیاپی باریدن گرفت. پس بسیاری از مردم شک کردند و با شگفتی به آیین مسیحیت گرویدند. خلیفه که از این امر باخبر گردید، در پی حسن بن علی علیه السلام فرستاد که در زندان بسر می‌برد. پس او را از زندانش خارج ساخته و به آن حضرت عرض کرد: امت جدت را

(۱) طالبین به بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۲۴۷ تا ۳۰۶ مراجعه نمایید.

دریاب که هلاک شدند.

فرمود: من انشاءالله تعالی فردا به صحرا بیرون خواهم رفت و شک مردم را از بین خواهم برد.

«جاثلیق» در سومین روز نیز همراه با کشیشان بیرون رفت و امام حسن علیه السلام نیز در میان تنی چند از اصحاب خود رو به صحرا نهاد و همینکه راهب را دید که دستش را برای دعا بالا برده یکی از اصحابش را دستور داد که دست راست او را گرفته و آنچه را بین دو انگشت خود دارد بگیرد. امر امام علیه السلام را اطاعت کردند و از بین دو انگشت او استخوان کوچک سیاهی را خارج ساختند.

پس حضرت امام حسن علیه السلام آن را به دست خود گرفته و به راهب فرمود: اکنون طلب باران کن. او طلب باران کرد، اما این بار بر عکس شد و آسمان که ابری بود صاف گشت، ابرها ناپدید شدند و خورشید روشن و داغ ظاهر گشت.

خلیفه پرسید: این استخوان چیست ای ابو محمد؟!

حضرت فرمود: این مرد به قبر یکی از پیامبران الهی گذر کرد و در آنجا این استخوان را یافت؛ و اینک اثر این استخوان است، چرا که استخوان پیامبری رو به آسمان ظاهر نمی‌گردد مگر اینکه از آسمان بارانهای تند و پیاپی می‌بارد.

آنگاه امام علیه السلام دعا فرمود و خداوند به برکت دعای او قحطی را از میان برداشت. (۱)

(۱) مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ۴۲۵ - کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ۳۱۱.

براستی اگر استخوان پیامبری - که از دنیا رفته - چنین خاصیتی داشته باشد که حتی در دست یک مسیحی ملحد، باران رحمت الهی را از آسمان نازل گرداند. وجود سرشار از رحمت و کرامت فرزند و جانشین و پاره تن برترین پیامبران چه اثر و خاصیتی خواهد داشت؟! چرا باید همه اهل یک مملکت به اصطلاح اسلامی سه روز نماز بخوانند و دعا کنند و قطره‌ای باران نیاید، ولی دعای یک راهب با استخوان کوچکی از پیامبری در گذشته، بارانی سیل‌وار به همراه داشته باشد؟

این چه طلسمی بوده که دل و جان پیروان پیامبر ﷺ را به بند کشیده و چه رمزی در کار بوده که این همه غفلت و وانهادگی را نصیب مسلمانان معاصر ائمه علیهم السلام نموده است؟!

چه می‌شد اگر چنین کرامتهایی، پرده سیاه تعصبات و غرض ورزیهای کور را، کنار می‌زد و حرکتی به مردم می‌داد، تا از آثار یک استخوان عبرت گیرند و جان پیامبرشان، و تجسم زنده قرآن و سنت او را دریابند و خلیفه واقعی او را که ولایتش ادامه ولایت اوست، واسطه همه فیوضات رحمانی و وسیله فوز و رستگاری خود در دنیا و آخرت قرار دهند؟!

چه می‌شد اگر آن مقدار که یک مسیحی برای استخوان پوسیده پیامبری ارزش قائل بود، مسلمانان برای فرزند زنده پیامبرشان ارزش قائل می‌شدند؟!



وظیفه ما:

اینک این ما و تکرار تاریخ، اینک این ما و فرزند همان امام علیه السلام. در بین ما هم کم نیستند که به تار موی پیامبر صلی الله علیه و آله که در موزه توپ کاپی ترکیه نگهداری می شود و یا به تصویری که با قدرت خیال از شمایل پیامبر صلی الله علیه و آله توسط یک مسیحی نقاشی شده است، بیشتر از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله اهمیت می دهند.

راستی ما چقدر امام عصر خویش را می شناسیم؟ تا چه اندازه با آرمانهایش آشنا هستیم؟ برای یاری او چه کرده ایم و چه می کنیم؟ دشمنانش چه کسانی هستند و برای دفع توطئه های آنان چه باید کرد؟ برای تنها نماندن امام خود در مقابل آنان تا چه اندازه حاضر به فداکاری هستیم؟ راستی انتظار چه معنایی دارد و آماده شدن برای شهادت در رکاب حضرت مهدی علیه السلام از ما چه می طلبد؟

مبارزه و ستم ستیزی امام علیه السلام

مبارزه با ظالمان و غاصبان خلافت، یکی از ابعاد تفکیک ناپذیر حیات ائمه معصومین علیهم السلام است؛ اگرچه مشکل مبارزه در هر دوران بر حسب شرایط مختلف و اقتضائات گوناگون تغییر می یافته است. اگر امام علیه السلام در برابر ستمگری ها و حق کشی های خلیفه های جور ساکت می ماند و تنها به ذکر و دعا و نماز خویش مشغول می گشت، دیگر این همه زندانی کردن و شکنجه دادن آنان چه دلیلی می توانست داشته باشد؟

اگر کسی امام علیه السلام و سیره او را بشناسد و او را به عنوان قرآن مجسم

و تجسم بخش همه ابعاد تعالیم اسلام قبول داشته باشد، بدون شک و ویژگی مبارزه جویی امام علیه السلام را باور خواهد داشت، حتی اگر هیچ شاهد گویایی در این زمینه در کتب تاریخی نیابد. و چگونه می توان انتظار داشت که این بُعد از حرکت امام علیه السلام در کتب تاریخ و روایت به تفصیل با ذکر شواهد انعکاس یافته باشد؟! درحالیکه در آن زمان اصل مبارزه بر اساس مخفی کاری و تقیه صورت می گرفته و پیچیدگی خاص آن اقتضاء می کرده که حتی بعضی از اصحاب و رابط های حضرت هم از چگونگی آن مطلع نشوند.

و از سویی دیگر وقتی می بینیم قلم های بسیاری شکسته شده و قلم های بسیاری به خدمت دربار درآمده و قلم بدستان طرفدار اهل بیت علیهم السلام، تحت پیگیرد قرار گرفته اند و زندان های مختلف از وجود راویان احادیث آنان انباشته شده است، چگونه می توان توقع داشت که کینیت مبارزه پیشوای محصورى چون امام حسن عسکری علیه السلام با جزئیات آن ثبت و ضبط شده باشد؟!

با این همه نمونه های کوچکی در این زمینه که در بین روایات به ندرت یافت می شوند، می توانند به روشنی گویای این سیر مبارزه منفی در افعال و گفتار و نوشتارهای امام حسن عسکری علیه السلام باشند.

* «عمر بن ابي مسلم» نقل کرده است که مردی از اهالی مصر به نام «سیف بن لیث» که یکی از وابستگان دربار به نام «شفیع خادم» زمین او را غصب کرده و او را از آن بیرون رانده بود، به سامراء آمد تا به خلیفه وقت شکایت کند. ما به او سفارش کردیم که نامه ای به ابو محمد - حضرت امام حسن عسکری علیه السلام - بنویسد و از او بخواهد که

در آسان شدن کارش به او کمک نماید. او نامه را نوشت و فرستاد. امام علیه السلام در جوابش نوشت: «نگران مباش. زمین تو به تو بازگردانده می شود. پس نزد سلطان مرو و پیش همان وکیلی برو که هم اکنون زمین تو در دست اوست و او را از حاکم برتر و سلطان واقعی، خدای یکتا و پروردگار عالمیان بترسان.»

مرد مصری بازگشت و به دیدار وکیل رفت. وکیل که زمین تحت تصرفش بود گفت: وقتی تو از شهر بیرون رفتی، شفیع نوشته ای به من داد که به موجب آن تو را فرا خوانم و زمینت را به تو باز پس دهم.^(۱)
 آری: «يُرِيدُونَ أَن يُتَّخَاكُمُوهَا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهَا».

* جریانی دیگر از همین باب که با جلوه ای از کرامت و کرم امام نیز آمیخته است، داستان جوانی است هاشمی که در مسجد زبید سامراء، با یکی از راویان احادیث امام عسکری علیه السلام بنام «ابو جعفر محمد بن عیسی زرچی» دیدار می کند و برایش نقل می کند که دو عمو داشت یکی ثروتمند و دیگری مستضعف و بی چیز، برادر فقیر روزی ششصد دینار از مال برادر ثروتمند را که برادر بزرگترش بود به سرقت می برد.

برادر بزرگتر با خود می گوید: نزد حسن بن علی بن محمد ابن الرضا علیه السلام می روم و از او می خواهم که با برادرم به طریقه ای سخن

(۱) کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۳ و ۴۴۴ - مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ۴۳۲ و

گوید که مالم را پس دهد. آنشب رفتن را به تأخیر می اندازد و وقت سحر تصمیمش عوض می شود و با خود می گوید: نزد «اسپاس ترک»، ملازم خلیفه، می روم و از برادرم به او شکایت می کنم.

با این اندیشه سحرگاهان بر «اسپاس ترک» وارد می شود و او را در آن ساعت مشغول بازی تخته نرد می بیند، پس در گوشه ای می نشیند و منتظر اتمام بازی آنان می شود که ناگهان فرستاده ای می آید و می گوید: من از نزد حسن بن علی علیه السلام آمده ام پس دعوت او را اجابت کن. او بر می خیزد و همراه غلام به دیدن حسن بن علی علیه السلام می رود. امام علیه السلام به او می فرماید:

«تو را سر شب حاجتی به ما بود، اما هنگام سحر نظرت برگشت، برو همیان پولی که از تو گرفته شده بود باز پس داده شد. و از برادرت نزد این از خدا بی خبران، شکایت مکن؛ بلکه به او نیکی کن و از مالت به او ببخش. و اگر خود به او نمی بخشی پس او را بسوی ما بفرست تا مالی به او عطا کنیم.»

- جوان هاشمی سپس افزود - عمویم وقتی از نزد امام علیه السلام بیرون آمد، غلام خود را دید که با خوشحالی آمده بود تا موجود بودن کسیه پول را به او خبر دهد. (۱)

* * *

﴿ خلفای جور معاصر با امام عسکری علیه السلام ﴾

دوران حیات امام حسن عسکری علیه السلام که بیش از چهار پنجم آن، در زمان امامت پدر بزرگوارشان امام علی النقی علیه السلام سپری گشت، مقارن با حکومت چند تن از خلفای جور عباسی است که نگاهی گذرا به تاریخ حکومت آنان، در شناخت وضعیت عمومی دوران پرنشیب و فراز زندگانی یازدهمین امام معصوم علیه السلام بی تأثیر نبوده و می تواند ما را در درک بهتر وضعیت مخاطره انگیز و شرایط دشوار زندگی و امامت آن بزرگوار یاری دهد.

الف) متوکل: دشمن سرسخت آل ابوطالب علیهم السلام و نسبت به شیعیان بسیار سختگیر بوده است. کینه شدید و غضب خانمانسوز او، نسبت به کسانی که متهم به دوستی اهل بیت علیهم السلام بودند، در تاریخ شهرت دارد. آنان را از کار برکنار می کرد و مستمری بیت المال را از آنان قطع می نمود و مال و ناموسشان را به یغما می برد. دشمنان اهل بیت علیهم السلام و جااعلان اخبار و احادیث علیه آنان را، گرامی می داشت و مقامشان را می افزود. به نقل تاریخ نگاران، هیچیکس چون او در تاریخ، اهتمام به امر خبرچینان و جمع آوری اخبار، نداشته است. گویند وقتی ناقلان اخبار برای او از حرکت جمعی شیعیان بسوی مدینه یا سامراء خبر می آوردند، گماشتگانی بر راهها مقرر می کرد، تا وجوهات شرعیّه را که به نزد امام علیه السلام می رسید مصادره کنند.

نسبت به امام هادی علیه السلام سختگیری های فراوان داشت و همو بود که به یحیی بن هرثمه دستور داد که با سیصد نفر از لشکریان بسوی

مدینه حرکت کند و با نامه‌ای خدعه آمیز، او را به سامراء بکشاند. و نیز همو بود که دستور داد حرم و قبر مطهر امام حسین علیه السلام را تخریب کرده و زمین آن را شخم زنند و هیچ آثاری از مقابر مطهر عراق باقی نگذارند.

و نیز همو بود که دستور داد زبان ابن سکیّت را - که گفته بود قبر خادم علی علیه السلام از تو و دو فرزندت بهتر است - از پشت سر بیرون کشند و شکمش را پاره کنند.

عاقبت پس از اهانتی که به امام هادی علیه السلام روا داشت به نفرین حضرت دچار گشته کشته شد.

ب) منتصر: متوکل در شب چهارشنبه چهارم شوال ۲۴۹ به دعای امام هادی علیه السلام کشته شد و پسرش منتصر به جای او به حکومت رسید، مدت خلافت او اگر چه بیش از شش ماه طول نکشید لکن گشایش و فرجی در کار شیعیان آل ابوطالب علیهم السلام به شمار می آمد؛ زیرا منتصر در حق آنان به عطف و نیکی رفتار می کرد و مالهای بسیاری را در بین آنان توزیع می نمود. و بیشتر ترجیح می داد که در هر کاری با آنچه پدرش (لعنه الله) انجام می داد مخالفت ورزد و با روش و مسلک او ضدیت کامل داشت. هیچ موردی از دستگیری یا حبس و قتل شیعیان به دست او در کتب تاریخی ذکر نشده است.

طبری گوید: اولین کاری که بدست منتصر پس از کسب خلافت صورت گرفت عزل صالح بن علی از امارت مدینه و نصب علی بن حسین بن اسماعیل به جای او بود. نقل شده است که در حین وداع با علی بن حسین گفت: ای علی من ترا به شهری می فرستم که به منزله

گوشت و خون من است، پس مواظب باش که با آل ابی طالب چگونه رفتار می کنی.

ج) مستعین: احمد بن محمد بن معتصم، در روزی که منتصر وفات کرد به عنوان خلیفه، مورد بیعت قرار گرفت. دو تن از فرماندهان ترک به نام «بغا» و «وصیف» در زمان او متولّی امور حکومت بودند. معتز و مؤید فرزندان متوکلّ به دستور او زندانی شدند تا مبادا علیه حکومت فتنه انگیزی کنند.

زمانی که مستعین در درالسلام بغداد بسر می برد، گروهی از موالی که مورد بی مهری مستعین و دو وزیر ترک او قرار گرفته بودند؛ در سامرا توطئه ای چیدند و معتز را از زندان خارج ساخته با او بیعت کردند. در سال ۲۵۱ مستعین پس از نبرد با ابواحمد و لشکریانش که همگی از موالی بودند، عاقبت تن به صلح داد و خود را از خلافت خلع کرد و قرار شد که همراه با خانواده اش به سوی «واسط» سفر کند. اما در بین راه فرستاده معتز به نام سعید بن صالح راه بر او گرفت و سرش را بریده به سوی معتز فرستاد.

مستعین نسبت به امام حسن عسکری علیه السلام و پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام سختگیری فراوان داشت.

د) معتز: پس از کشتن مستعین، معتز خلافت بلامنازع عباسیان را به عهده گرفت. او که نامش محمد و فرزند متوکل بود، در محرم سال ۲۵۲ از عموم مردم بیعت گرفت و در طی حکومت خود جنایات فراوان در حق شیعیان و خصوصاً امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام انجام داد.

او در سال ۲۵۴ به وسیله زهر، امام دهم حضرت علی النقی علیه السلام را

به شهادت رساند و پس از آنان تصمیم قطعی در شهید نمودن امام حسن عسکری علیه السلام داشت. او بارها امام عسکری علیه السلام را از زندانی به زندان دیگر منتقل می‌ساخت و اهانت بسیار در حق ایشان روا می‌داشت.

او از میان اتراک متعصب‌ترین و خشن‌ترین آنان را بر امارت مدینه و مراقبت اهل بیت علیهم السلام گماشته بود. او به خاطر ترس از سلب حکومت، همه سران مقتدر و صاحب نام را تحت مراقبت داشت و با اندک اتهامی آنان را دستگیر کرده و می‌کشت. همین امر باعث خروج بعضی سران گشته و عاقبت سبب قتل او شد.

در کیفیت قتل او مسعودی گفته است: برخی معتقدند که از خوردن و آشامیدن بازداشته شد تا در اثر گرسنگی و تشنگی جان داد. برخی دیگر عقیده دارند که آب جوشان به روده‌هایش تزریق کردند به گونه‌ای که تمام احشایش ورم کرد و مُرد.

اما مشهورتر آن است که وارد حمامش نمودند و حمام را گذاختند و او را از خارج شدن بازداشتند، پس از آنکه از حرارت و تشنگی جانش به لب رسید، او را خارج ساخته و قدحی آب، همراه با یخ به او خوراندند بطوری که کبدش متلاشی شد.

۵) مهتدی: محمد بن واثق نوّه هارون الرشید بود که در سال ۲۵۵ به حکومت رسید و دست به کشتار ترکان زد و آنان بر او شوریدند و صالح بن وصیف را که مقرّبترین و بزرگترین وزیر و محل اعتماد او بود کشتند و سرش را بر در خانه مهتدی آویختند؛ تا خواری و ذلت او را به نمایش گذارند. مهتدی عاقبت به دست همین اتراک کشته شد،

در حالی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هنوز به دستور او در زندان بسر می بردند.

ابوهاشم نقل کرده است که من در حبس مهتدی با حضرت ابومحمد علیه السلام همراه بودم که شبی به من فرمود: «این طاغی امشب اراده کرده است که اراده الهی را به بازی گیرد در حالی که خداوند رشته عمر او را قطع می گرداند.»

چون صبح شد فتنه اتراک بر مهتدی شروع شده بود و مردم هم به خاطر عقاید باطل مهتدی، با اتراک همراه شدند و او را کشتند. در حالی که او تصمیم قطعی بر کشتن ابومحمد علیه السلام داشت.

(و معتمد: پس از کشته شدن مهتدی در سال ۲۵۶، ه. ق احمد بن متوکل به حکومت و خلافت دست یافت. او برخلاف مهتدی، دیگر باره اتراک را منزلت و مقام بخشید و از عداوت آنان نسبت به خاندان ابوطالب بهره های فراوان گرفت.

او به شکل های مختلف سعی در از بین بردن امام حسن عسکری علیه السلام داشت و به تحریر اجازه داد که سخت ترین رفتار را در حق آن بزرگوار داشته باشد و حتی او را پیش شیران اندازد.

او بطور مرموزی در فریب افکار عمومی می کوشید و در ظاهر از مخالفت و ابراز عداوت اهل بیت سرباز می زد. مقرر کرده بود که حضرت امام عسکری علیه السلام هر هفته دوبار از محل سکونت اجباری خود در سامراء به محل دربار رفته و در سرای عام، محل حکومت، حضور پیدا کند.

نقشه قتل امام عسکری علیه السلام را نیز با کمک وزیران ترک و طبیبان

یهودی دربار، آنچنان با دقت طراحی کرده بود که امر شهادت آن بزرگوار بر همه مردم و حتی بسیاری از تاریخ‌نگاران مشتبه شده و با عقیده شیعه در عدم وفات طبیعی او، با تردید برخورد کنند. عجیب‌تر آنکه گفته‌اند پس از شهادت امام علیه السلام او همه ثروت خود را در بین مردم تقسیم می‌کند و به اقامه عزا می‌پردازد.

قابل ذکر است که در اثر این همه تغییرات و تحولاتی که در طی حیات و امامت امام حسن عسکری علیه السلام در دستگاه حکومت عباسیان پیش آمده بود، بطور طبیعی ضعف فراوانی در اداره امور کشور پهناور اسلامی، به آنان روآورده و شورش‌های زیادی در گوشه و کنار مملکت ایجاد شده بود.

خلفای جور عباسی که اکثراً سرگرم عیش و نوش خود بوده و از امور کشورداری اطلاع چندانی نداشتند، با غافل ماندن از سرزمین‌های مختلف تحت نفوذ خود، میدان را برای طغیان‌های امیران و گماشتگان خود باز گذاشته و چه بسا از اغتشاشاتی که در پاره‌ای نقاط اتفاق می‌افتاد بی‌خبر می‌ماندند.

در چنین اوضاع و احوالی است که «احمد بن طولون» در مصر تشکیل دولت می‌دهد و «حسن بن زید علوی» در ناحیه «طبرستان» در برابر کارگزاران حکومت عباسی قیام می‌کند و پس از جنگ‌های طولانی، آن دیار را تحت تصرف خود در می‌آورد. «صاحب الزنج» نیز یکی دیگر از کسانی است که در همین سالها دست به قیام علیه حکومت عباسیان می‌زند و بصره را به تصرف در می‌آورد. چنانکه «یعقوب لیث صفاری» در ناحیه سیستان بر می‌آشوبد.

تأسف بارترین مصیبت توده‌های مسلمان تحت ستم آن دوران، همین است که امامان بزرگوار شیعه در چنان شرایطی در زندان و تحت سخت‌ترین محاصره‌ها قرار می‌گیرند، به شکلی که از سازماندهی نیروهای معتقد و تابع ولایت، که در گوشه و کنار همه بلاد اسلامی پراکنده بودند، باز می‌مانند. و تاریخ اسلام از تحقق حکومتی الهی بدست توانای فرزندان معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله، محروم می‌ماند. اگر چه ارتباطات شیعیان با آنان در بسیاری از حرکت‌های ضد ستم و آزادیخواهانه، نقش مؤثری ایفا می‌کرد.

با توجه به آنچه گذشت، اهمیت و حساسیت مقام و موقعیت والای امام هادی و امام عسکری علیه السلام در بین قاطبه مسلمانان نیز پدیدار می‌شود. چرا که حتی خلفای نالایق عباسی هم بخوبی دریافته بودند که در میان اینهمه تحرکات علیه حکومت و سازماندهی‌های نظامی و مردمی علیه دربار عباسی، تنها پایگاه خطر آفرین که در صورت آزادی و فرصت عمل یافتن، بنیانهای خلافت جور آنان را زیر و رو می‌کند ولایت و امامت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. تاریخ نیز بر همین عقیده گواهی می‌دهد. زیرا با همه بی‌لیاقتی‌ها و ناتوانی‌های خلفا، و علیرغم همه قیامهایی که از ایران گرفته تا مصر بدست مردم و سرداران مختلف در مقابل عباسیان صورت گرفت، باز هم با کنار گذاشته شدن و شهادت ائمه معصوم و مظلوم شیعه که به غیبت امام دوازدهم انجامید و برای قرون متمادی جامعه اسلامی و انسانی را از رهبری مستقیم آن رهبران الهی محروم کرد، حکومت

جائزانه عباسیان تا سال ۶۵۶ هجری قمری استمرار یافت. (۱)

﴿ در آرزوی وصال ﴾

مسلمانان به تازگی از جنگی دیگر با رومیان بازگشته بودند. و اینک در بازار برده‌فروشان بغداد همه‌ای تازه بود. کنیزانی را که به اسارت درآمده و به عنوان غنیمت نصیب جنگاوران شده بودند؛ برای فروش عرضه می‌کردند. «و بشر بن سلیمان» طبق فرموده امام علی النقی علیه السلام از سامراء حرکت کرده بود و اینک که به بغداد رسیده بود، شتابان در پی برده‌فروشی به نام «عمروبن یزید» بود؛ تا مأموریتی را که از جانب امام خود بر عهده داشت. به انجام رساند. او که از فرزندان ابویوب انصاری و از شیعیان خاص امام هادی علیه السلام بود، از دیرباز با برده‌فروشان آشنایی داشت و خود نیزگاهی در این تجارت با آنان سهیم می‌شد. از اینرو «عمروبن یزید» را به سادگی پیدا کرد و در گوشه‌ای چشم انتظار ایستاد.

زنان و دخترکانی چند عرضه شدند و به سادگی به فروش رسیدند و اینک کنیزی با چهره و لباس و حرکاتی آشنا، از خیمه بیرون آورده شده بود، بشر به یاد می‌آورد که تمام خصوصیات این کنیز باصلابت و باوقار، توسط مولایش امام هادی علیه السلام، برایش شرح داده شده بود. حتی جامه حریر سراپا پوشیده او و امتناع او از نزدیک شدن مشتریان

(۱) در این بخش از نوشتار، از کتابهای مختلف تاریخی و روایی استفاده شده است و پاره‌ای

از مطالب، بویژه برخی تاریخهای ذکر شده محل اختلاف است.

و جمله‌ای که به زبان رومی تکرار می‌کرد. خریدارانش فراوان شده بودند و قیمتی استثنایی را برای خرید او پیشنهاد می‌کردند. اما او که نگرانی در نگاهش موج می‌زد و انتظاری گُشنده بر جانش چنگ انداخته بود، هربار به «عمرو بن یزید» التماس می‌کرد که منتظر بماند تا خریدار مورد نظر او پیدا شود.

بشر بن سلیمان نزدیک شد و نامه‌ای را که توسط امام علیه السلام برای کنیزک نوشته شده بود به او تسلیم کرد. ناگهان دخترک از شادی فریاد کشید و بی اختیار نامه را بر چشمان زیبایش نهاد و به شدت گریست. قلبش به شدت می‌تپید و هیجانی عجیب سراپایش را احاطه کرده بود.

برده فروش که همچون دیگران از این واقعه شگفت زده بود، رو به «بشر بن سلیمان» کرد و گفت: هان! در این نامه چه نوشته شده بود که کنیزک را اینگونه بیتاب کرد؟!

بشر گفت: نامه به زبان رومی نوشته شده است و من از مضمون آن بی اطلاعم.

• من این نامه را از طرف یکی از اشراف و بزرگزادگان عرب برای او آورده‌ام و بنگر که اگر کنیز به صاحب این نامه راضی است، آن را برایش خریداری کنم.

کنیز پیش آمد و به عمرو گفت: «سوگند به خدا که اگر مرا به او نفروشی خود را هلاک خواهم کرد.»

برده فروش راضی شد و کیسه‌ای زر گرفت و کنیز را به «بشر بن سلیمان» سپرد. در کیسه زر، دویست و بیست اشرفی بود که امام

هادی علیه السلام خود آنرا شمارش کرده و به بشر سپرده بود.

در راه وقتی بشر از اسم و رسم آن بانوی بزرگوار پرسید فرمود:

«من ملیکه دختر «شیوعا» فرزند قیصر روم هستم و مادر من از فرزندان «شمعون» وصی حضرت عیسی علیه السلام است.

زمانی که جدّم قیصر خواست مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد، ناگهان معجزه‌ای رخ داد و دوبار مجلس عقدی که ترتیب داده بودند درهم ریخت و فرزند برادر قیصر از تخت بر زمین افتاده و بیهوش شد.

من همان شب حضرت عیسی علیه السلام و جدّم «شمعون» را به همراه پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله در خواب دیدم که در قصر جدّم بر منبری از نور بالا رفته بودند. آن شب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رو به حضرت عیسی علیه السلام کرده و فرمودند: یا روح الله! آمده‌ایم که ملیکه فرزند وصی تو «شمعون» را برای این فرزند سعادت‌مند خود خواستگاری نماییم و اشاره به جوانی که در کنارشان ایستاده بود نموده و نامش را حسن بن علی عسکری فرمودند.»

بشر پرسید: آیا تو حسن بن علی علیه السلام را می‌شناسی؟

ملیکه در حالی که رنگی از حیا در چشمانش موج می‌زد فرمود:

«از آن شب که در خواب او را در کنار جدّم بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم، قلبم کانون محبت او شده، چهره‌اش را همواره در نظر دارم و لحظه‌ای او را از یاد نمی‌برم...».

راه بین بغداد تا سامراء برای ملیکه جوان مثل یک پرواز خیال‌انگیز طی شد و زمانی که به دنبال بشر در کوچه پس کوچه‌های شهر محبوبش قدم نهاد، احساس کرد به دنیایی دیگر وارد شده و بوی

بهشت را با تمام وجودش استشمام می‌کند. لحظاتی بعد وقتی کنار در منزل امام هادی علیه السلام ایستادند، «کافور» خادم را در انتظار خود یافتند. «کافور» به دستور امام علیه السلام ملیکه را به اتاقی خاص هدایت کرد. لحظات تنهایی و چشم‌انتظاری، فرصتی به او می‌داد تا همه خاطرات شیرینی که او را به این خانه پیوند داده بود، در نظرش مجسم شود. یادش می‌آمد شبی که حضرت زهرا علیها السلام را در خواب دیده و به دامنش درآویخته و با چشمانی اشکبار از هجران فرزندش امام حسن عسکری به او شکایت کرده بود.

زهرای اطهر علیها السلام به او فرموده بودند: «اگر میل داری خداوند از تو راضی باشد و فرزندم حسن به دیدار تو بیاید شهادت بده که خدایی جز خداوند یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده و پیامبر برگزیده اوست.»

راستی چقدر شیرین بود لحظاتی که حضرت زهرا علیها السلام او را در آغوش گرفته و به سینه خود فشرده و زمزمه فرموده بودند: «دخترم اکنون که اسلام را پذیرفتی، منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می‌فرستم.»

چند لحظه در تنهایی گذشته بود که صدای در برخاست. ملیکه سر برداشت و التهاب آلوده، به در چشم دوخت. در باز شد و اندام رسای امام حسن علیه السلام، در قاب در، چشمان پرفروغ او را نوری تازه بخشید؛ لبخندی مهرآمیز چهره زیبای امام علیه السلام را زیباتر ساخته بود. ملیکه بی‌اختیار زمزمه کرد: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله.»

آن شب وقتی که امام علی النقی علیه السلام عقد و پیمان همسری بین امام حسن عسکری علیه السلام و کنیز آزاد شده خویش برقرار می‌کرد؛ رو به او کرده فرمود: «نرجس! تو را بشارت باد به فرزندی که بر شرق و غرب گیتی سیطره یابد و زمین را از عدل و داد پر کند پس از آنکه از جور و ستم آکنده شده باشد.»

گل شادی، در دل «ملیکه» که از این پس «نرجس» نامیده می‌شد روئیده بود و عطر شکوفه‌های ایمان فضا را پر کرده بود.



﴿ امام عسکری علیه السلام و غیبت حضرت مهدی ﴾

﴿ عجل الله تعالی فرجه الشریف ﴾

بی تردید یکی از عواملی که باعث کنار گذاشته شدن نسبی امام هادی و امام عسکری علیه السلام، و عدم حضور ظاهر و چشمگیر آن دو بزرگوار در صحنه اجتماع شده بود، بی لیاقتی مردم و بی توجهی آنان به ساحت مقدس امامان معصوم علیهم السلام بود که طی سالهای متمادی به تدریج رشد کرده و در آن دوران به اوج خود نزدیک شده بود.

دو عامل دیگر نیز در این میان دارای تأثیری غیر قابل انکار بودند، یکی ترس خلفای جور و درباریان آنان از قیام مردم به رهبری امام علیه السلام که سخت گیری های فراوان را بر ایشان تحمیل می کرد، و دیگری اراده حتمی خداوند بر نهانزیستی و غیبت طولانی دوازدهمین امام شیعیان، حضرت مهدی علیه السلام که اقتضا می کرد، نوعی مقدمه چینی و آماده سازی مردمی، برای آن پیشاپیش صورت گیرد.

با توجه به این عوامل است که می بینیم دوران زندگی و امامت دهمین و یازدهمین امام علیهم السلام به عنوان حلقه وصلی بین دو دوران ظهور و غیبت، در هاله ای از پوشیدگی فرو رفته؛ بویژه در زمان امام یازدهم بسیاری از ارتباطات بین امام و شیعیان، به وسیله نامه نگاری های متقابل برقرار می شده، دیدارهای زیادی در گذرگاه ها و در

حین عبور امام علیه السلام صورت می‌گرفته، پیام‌ها و رهنمودهای حضرت بیشتر توسط وکیلان مخصوص و نایبان معین، به مردم انتقال می‌یافته و در برخی مراجعات مردم، بنا به مصالحی خواسته آنان به امر حضرت، به دست یکی از خادمان یا ملازمان آن بزرگوار به انجام می‌رسیده است.

این جلوه‌ها، کیفیت برخورد با غیبت حضرت مهدی علیه السلام را روشن ساخته، قضاوت درباره چگونگی بهره بردن از امام غائب علیه السلام را آسان می‌کند. به عبارت دیگر وقتی امام حاضر مسلمین که باید پیشوا و حاکم بر تمام امت اسلامی باشد در اثر جهالت و غفلت و شقاوت و ذلت‌پذیری مردم و ستمگری و بی‌پروایی حاکمان، به چنان شرایط دشواری در نحوه زندگی و ارتباط با جامعه گرفتار می‌شود، ابتلای به غیبت دوازدهمین امام و آخرین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله امری دور از انتظار نیست. و از طرف دیگر وقتی دهمین و یازدهمین امام علیه السلام که بی‌هیچ تردیدی دوران حضور را سپری می‌کرده‌اند، در اثر شرایط تحمیلی به چنان عملکرد و ارتباطی رو فرموده‌اند حضرت مهدی علیه السلام نیز برای اجرای مسئولیت‌های خویش در ارتباط با شیعیان و جامعه اسلامی و عموم مردم، ناگزیر از چنین عملکردی می‌باشد.

در همین راستا فرمایشات امام حسن عسکری علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام و غیبت طولانی او را، می‌توان هشدار برای مسلمانان بشمار آورد.

الف) آن حضرت در نامه‌ای که به «علی بن حسین بن بابویه قمی» نگاشته است می‌فرماید:

«بر تو باد که شکیبای باشی و چشم انتظار فرج بمانی، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برترین اعمال امت من انتظار فرج است.» شیعیان ما همواره در اندوه بسر می‌برند تا زمانی که فرزندانم ظهور نمایند؛ آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت داد که: «زمین را از عدل و داد پر کند همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.» پس ای شیخ، ای ابو الحسن علی بن حسین! تمام شیعیان مرا به صبر فرمان ده که همانا خداوند زمین را به هر که از بندگان که بخواهد به ارث می‌رساند و سرانجام از آن تقوا پیشگان است، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو و بر همه شیعیان ما باد.» (۱)

ب) «شیخ صدوق» از «احمد بن اسحاق» روایت کرده است که گفت:

به حضور حضرت امام عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و می‌خواستم درباره امام پس از او سؤال کنم. حضرت پیش از آنکه سخنی بگویم فرمود: «ای احمد! خدای عزوجل از روزی که آدم را آفریده تا کنون، زمین را از حجت خالی نگذاشته و تا روز قیامت نیز خالی نخواهد گذاشت. بلکه همواره حجت خدا بر خلق او موجود است و خداوند به برکت او بلاها را از اهل زمین دور گرداند و به خاطر او باران را از آسمان فرو فرستد و برکت های زمین را برویاند.» پس داخل خانه شد و با کودکی همچون ماه شب چهارده خارج شد و پس از معرفی او فرمود:

«به خدا سوگند که غائب خواهد شد، غیبتی که در آن هیچکس

(۱) مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ۴۲۶.

از هلاکت و گمراهی نجات نیابد؛ مگر کسی که بر اعتقاد به امامت او ثابت قدم بماند و خداوند او را بر دعای برای تعجیل فرج توفیق عنایت کند.»^(۱)

(ج) «احمد بن اسحاق» گوید: روزی دیگر به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و گفتم: شنیدم که فرمودی در حضرت مهدی علیه السلام سنتی از خضر و ذوالقرنین هست. آن سنت چیست؟ فرمود: «طولانی شدن غیبت. به حقیقت پروردگار سوگند، غیبت او آنقدر طول خواهد کشید که اکثر معتقدین به امامت او از دین برگردند. و بر آیین حق کسی باقی نماند، جز آنکه خداوند در روز میثاق بر ولایت ما، از او پیمان گرفته و ایمان را در دل او جای داده و او را به روح ایمان تأیید کرده باشد.»^(۲)

(د) «شیخ صدوق» در روایتی دیگر به نقل از «محمد بن معاویه» و «محمد بن ایوب» و «محمد بن عثمان عمروی» آورده است که: «ما چهل نفر بودیم که در خانه امام حسن عسکری علیه السلام گرد آمده بودیم. آن حضرت فرزند خویش صاحب الأمر علیه السلام را به ما نشان داد و فرمود: «این است امام شما بعد از من و او خلیفه من بر شماست. پس از او اطاعت کنید و بعد از من پراکنده نشوید که در دین خود هلاک خواهید شد. او غیبتی خواهد داشت و شما از این پس او را نخواهید دید.» ما از منزل آن حضرت خارج شدیم و پس از چند روز خبر

(۱) حق الیقین، علامه مجلسی، صفحه ۳۱۶.

(۲) مدرک پیشین صفحه ۳۱۷.

شهادت آن بزرگوار را شنیدیم.»^(۱)

از این چند روایت و نمونه‌های دیگری از این قبیل، بخوبی می‌توان دریافت که امام حسن عسکری علیه السلام با تأکید هر چه بیشتر، در پی آماده سازی شرایط لازم برای نهانزیستی طولانی فرزند خویش، قائم آل محمد علیهم السلام بوده و نه تنها در روش خاص زندگی نیمه نهانی خود و کیفیت برقراری ارتباط با شیعیان - که به نوعی بر حضرت تحمیل شده بود - بلکه در فرمایشات و نصایح و نامه‌های خویش نیز بر آن اصرار می‌ورزید.

و همه اینها نشان دهنده سنگینی بار مسئولیتی بود که در انتقال سیر تاریخ شیعی از مرحله ظهور به مرحله غیبت بردوش آنحضرت نهاده شده بود.

به عبارت دیگر می‌توان گفت: آگاهی بخشی به مردم، برای نجات از گمراهی‌ها و تفرقه‌ها و سوء باورها و ناامیدی‌های حاصله از غیبت حضرت مهدی علیه السلام، مسئولیتی بزرگ بود که بر دوش همه امامان معصوم علیهم السلام، بویژه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قرار داده شده بود و با قلم و بیان و سلوک ویژه آن بزرگواران به انجام رسید.

آنک شیعه آن دوران بود و امتحان بزرگ نهانی امام دوازدهم علیه السلام، همراه با ستم روز افزون عباسیان و فتنه‌های دین سوز و خانمان بر انداز مخالفین ولایت.

چنانکه اینک ما شیعه این دوران هستیم و امتحانی بزرگتر، امتحان

(۱) مدرک پیشین.

نهانی مولا و امام معصوم علیه السلام، همراه با ستم همه جانبه همه مستکبران، و فتنه‌های عالمگیر همه مخالفان ولایت و اسلام و انسانیت. در کنار امتحانی دیگر، امتحان مقاومت و انتظار و آماده کردن خود و جامعه برای حکومت جهانی امام زمان علیه السلام.

﴿ در انتظار شهادت ﴾

سرانجام وعده دیدار نزدیک شد. سالهای درد و رنج به پایان آمد، محاصره‌ها، مراقبت‌ها، زندانها خاتمه یافتند. قدر شناسی‌ها، بی حرمتی‌ها، شکنجه‌ها تمام شدند. امام حسن عسکری علیه السلام از سویی شادمان از قرب وصال معبود و از سویی نگران نسبت به سرنوشت امت پیامبر صلی الله علیه و آله و دو امانت او قرآن و حضرت مهدی علیه السلام، اینک غریبانه در بستر به خویش می پیچید.

سحرگاهان روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری بود.^(۱) از سر شب تا کنون بیدار مانده و نامه‌های بسیاری برای وکیلان و نایبان خویش که در شهرهایی مختلف سکونت داشتند نگاشته بود.^(۲) نامه‌ای هم برای مادرش نوشته بود که هم اکنون در مدینه بسر می برد. در این نامه برای او سفارشات بسیاری داشت. می دانست که

(۱) در سال شهادت امام حسن عسکری علیه السلام تقریباً هیچ اختلافی بین صاحب نظران نیست. سن

آن حضرت در هنگام شهادت ۲۹ یا ۲۸ سال بود. مناقب آل ائمه، جلد ۴، صفحه ۴۲۲ -

کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ۲۷۲.

(۲) کمال الدین، جلد ۲، صفحه ۱۴۹.

پس از او بسیاری از مسئولیت‌ها را، همین مادر مهربان باید بر دوش بگیرد و خوب می‌دانست که خبر رحلت او چقدر مادرش را درهم خواهد شکست.

یادش می‌آمد چندین ماه قبل، وقتی که مادرش را همراه کاروانی برای زیارت بیت الله الحرام می‌فرستاد،^(۱) شب قبل از حرکت کاروان برای وداع با او به حجره‌اش رفت، در چشمان اشک آلودش خیره شد و از او خواست تا در کنار خانه خدا و در حین مناسک و در هنگام زیارت جدش رسول الله ﷺ، او را از یاد نبرد و بعد چنانکه بخواهد عقده دلش را بگشاید دستهای مادرش را گرفت، روی سینه‌اش نهاده و آهسته فرمود:

«در سال شصت واقعه‌ای دلگیر و حزن‌انگیز به من روی می‌آورد. بیم دارم که مصیبتی در آن سال برایم روی دهد.»^(۲)

با این کلام شاید می‌خواست پیشاپیش مادرش را برای تحمل فاجعه شهادت خویش آماده سازد، شاید می‌خواست میزان صبر او در برابر اراده خدا را بسنجد، زیرا وقتی مشاهده کرد که مادرش از شنیدن این سخن بی‌تاب گشت و ضجه زد و دردمندانه شروع به گریه کرد، به او فرمود: «از انجام امر الهی گزیری نیست. پس بی‌تابی مکن.»^(۳)

امشب دلش در مدینه بود، در کنار حرم رسول الله ﷺ، کنار قبر

(۱) بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۳۳۶، به نقل از عبون المعجزات، روایت ۱۳.

(۲) مهج الدعوات، صفحه ۳۴۳ - بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۳۱۳.

(۳) مدرک پیشین.

مادر مظلومه اش زهراء سلام الله عليها، کنار بقیع، کنار مادرش حدیث. و می دانست که مادرش نیز بیاد اوست. انگار نگرانی و اضطراب و نشست و برخاستهای مادر را، به چشم دل می دید.

نماز شبش را خوابیده خوانده بود. آخرین نماز شب، آنهم در شب جمعه، شب رحمت خدا، شب پرواز او.

در نمازش بسیار گریسته بود، و حالا پرده ای از اشک چشمانش را پوشانده بود، پلکهایش را بهم فشرد و قطرات اشک از روی صورت گندمگون و زیبایش که به زردی گراییده بود لغزیدند و در لابلای محاسن سیاهش گم شدند.

سرش را قدری بالا آورد و به اطراف نگریست. «عقیدِ خادم» در گوشه ای ایستاده و اندوهگین و حیرتزده نگاهش می کرد.

امام علیه السلام پرسید: «پس دیگران کجا رفتند؟» «عقید» جلو آمد و عرض کرد: فدایت شوم، زمانی که نامه های شما را به اشخاصی که فرمودید تحویل دادم و برگشتم، آنان را در حجره نزدیک در، خفته یافتم.

منظور حضرت از دیگران، همان گماشتگان قاضی القضاة بود. (۱) چرا که از روزهای آغازینِ مریضی حضرت، ده نفر از نزدیکان و افراد محل اعتماد قاضی دربار، به دستور معتمد خلیفه، شبانه روز در منزل امام علیه السلام بسر می بردند و هر تغییری در حال او و هر واقعه جدیدی را

(۱) با استفاده از جریانات نقل شده توسط احمد بن عبیدالله بن خاقان، کمال الدین، جلد ۱،

به قاضی گزارش می‌کردند و اینان تازه غیر از به اصطلاح طبیبانی بودند که به بهانهٔ معالجه و پیگیری سیر بهبود او، هر صبح و شام یکبار به دستور خود معتمد به او سر می‌زدند.^(۱)

دل امام علیه السلام از اینهمه نیرنگ و نفاق می‌گرفت. خود آنان بودند که زهر در غذایش وارد کردند. خود آنان بودند که غذای آلوده را به خوردش دادند و چون به تأثیر تدریجی زهر یقین داشتند، همهٔ آثار مریضی و سیر پیشرفت آنرا از قبل بخوبی می‌دانستند، با اینهمه اظهار تأسف می‌کردند و با داروهایی بی‌خاصیت و بارفت و آمدهایی ظاهر سازانه، سعی در فریب افکار عمومی داشتند.

امام علیه السلام بخوبی می‌دانست که خلفای جور عباسی و ترکان تحت فرمان آنان و ناصبیان معاندی که در دربار موقعیت‌های عالی داشتند، وجود او و فرزندش را هرگز نمی‌توانند تحمل کنند. این چندمین بار بود که طی این چند سال کمر به قتل او می‌بستند. اما هر بار به علّتی ناکام مانده بودند.

اما این بار....! او بخوبی می‌دانست که اقدامات پیاپی هر یک از خلفای معاصر برای نابودی او، در اثر هراس از پیدایش فرزندش مهدی علیه السلام بوده که در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و همهٔ پیشوایان پیشین علیهم السلام، به عنوان بر اندازندهٔ همهٔ کاخهای ستم و برقرار کنندهٔ عدل و داد جهان، شناسانده شده بود.

(۱) با استفاده از جریانات نقل شده توسط احمد بن عبیدالله بن خاقان، کمال الدین، جلد ۱،

و از همین رو بود که خود در هنگام ولادت حضرت مهدی علیه السلام فرموده بود: «ستم پیشگان گمان کرده بودند که می توانند مرا به قتل برسانند تا این نسل را منقطع نمایند! آنان قدرت خداوند قادر را چگونه ارزیابی می کردند، در حالیکه خود خدا او را مایه امید بشر نامید؟» (۱)

راستی مگر می شود خدا وجود آخرین حجّت خویش حضرت مهدی علیه السلام را، سبب امید و پشتوانه آرمانهای الهی قرار دهد و بعد در مقابل توطئه های دشمن، از حفظ و حراست او ناتوان بماند؟! داشت به فرزندش مهدی علیه السلام می اندیشید که صدای اذان صبح را شنید. بانگ «لا اله الا الله و محمد رسول الله» در فضای شهر سامراء می پیچید و او را به اندیشه دیگری فرو می برد. بیاد سفارشهای پیامبر صلی الله علیه و آله می افتاد که ولایت را شرط قبولی نماز و هر عبادت دیگری قرار داده و محبت و مؤدّت اهل بیت خود را مزد رسالت و راه سلوک إلی الله نامیده بود. (۲)

راستی مردم، بدون معرفت او، چگونه به «لا اله الا الله» قائل می شدند؟ بدون محبت و اطاعت او، چگونه خود را پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) مهج الدعوات، صفحه ۳۴۵ - غیبت شیخ طوسی، صفحه ۱۴۴.

(۲) اشاره به آیه ۲۳ سوره شوری، «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

بگو از شما بر رسالت خویش هیچ مزدی جز دوستی اهل بیت خویش نمی طلبم.

و آیه ۵۷ سوره فرقان: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا».

بگو من از شما بر رسالت خود مزدی نمی طلبم مگر از آنکس که بخواهد بسوی پروردگارش

می دانستند؟ با پذیرش حکم طاغوت و حکام هوا پرست و ردّ ولایت امامان معصوم علیهم السلام، چگونه خود را موحد و مسلمان فرض می کردند؟ صدای فرزندش که در اتاق مجاور، به اذان بلند شده بود رشته افکارش را گسیخت. بر بالینش، جاریه اش «صقیل»، ایستاده بود و کاسه ای شربت که با «مصطکی» جوشانده شده بود در دست داشت. حضرت اشاره کرد که ابتدا نماز را می خوانم. نماز صبح را بر روی بستر خویش اقامه فرمود. و پس از نماز کاسه را طلبید. اما هنگامیکه آنرا بدست گرفت، دستانش لرزید و لب کاسه چند بار به دندانهایش خورد و از آشامیدن باز ماند. (۱)

صقیل با نگرانی کاسه را گرفت و گامی عقب نهاد. چشمهای حضرت به سمت قبله دوخته شده بود و ریشه ای همه اندام مبارکش را بر بستر می لرزاند. لبهایش به سختی نام مهدی علیه السلام را تکرار می کرد. لحظه ای بعد جز او و حضرت مهدی علیه السلام کسی در حجره نبود. از آنچه بین او و فرزندش در آن اولین لحظات پگاه، اولین جمعه ماه ربیع الاول سال دویست و شصت گذشت، کسی جز خدا خبر ندارد. هنوز آفتاب ندمیده بود که آفتاب عمر یازدهمین امام معصوم و آخرین خورشید پیدا، غروب کرد و نه تنها سامراء که همه بلاد اسلامی، و نه تنها بلاد زمین بلکه آسمانها را در ماتم فرو برد.

* * *

(۱) کمال الدین، جلد ۲، صفحه ۱۴۹ و ۱۵۰.

﴿ توطئه و فریب ﴾

حرکات مرموزانه و تحرکات غیر عادی خلیفهٔ جبّار و فریبکار عبّاسی، معتمد و وزیر او عبیدالله بن یحیی بن خاقان، پیش از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و پس از آن، بخوبی نشان دهندهٔ توطئهٔ حساب شدهٔ دربار، در جهت قتل آن امام بزرگوار است. این جریان به تفصیل از زبان وزیر زادهٔ متعصب و دشمن اهل بیت، یعنی احمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان که بخوبی از اقدامات پشت پردهٔ آنان خبر داشته، در کتاب شریف کمال الدین نقل شده است. او می‌گوید:

زمانی که آثار مریضی بر ابو محمد عسکری علیه السلام ظاهر گشت، معتمد در پی پدرم فرستاد که «ابن الرضا» مریض شد. پدرم بدون درنگ به دار الخلافه رفت، سپس با عجله برگشت در حالیکه پنج نفر از خدمتگزاران مخصوص و مورد اعتماد خلیفه همراه او بودند. او به آنان امر کرد که خانهٔ حسن بن علی علیه السلام را ترک نکنند و همواره از اخبار و احوال او آگاه باشند. بعد از آن بدنبال چند تن از طبیبان دربار فرستاد و به آنان فرمان داد که هر صبح و شام به نزد او روند و ملاحظهٔ حال او نموده گزارش دهند.

دو روز از این واقعه گذشته بود که کسی به پدرم خبر داد که ضعف بر ابو محمد غلبه کرده است. او صبح زود به دیدارش شتافت و بر ملازمت طبیبان تأکید کرد. و دنبال قاضی القضاة فرستاد و او را در مجلس حاضر کرد و دستور داد که ده تن از خواص اصحاب خود را

که محل اعتماد او باشند برگزینند. قاضی چنین کرد و پدرم آن ده نفر را هم به منزل حسن عسکری علیه السلام فرستاد و فرمان داد که شبانه روز در ملازمت او باشند.

آنان همیشه در آنجا بودند تا اینکه در یکی از روزهای ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ (ه. ق) ابو محمد رحلت کرد و سامراء یکپارچه فریاد شد (مات ابن الرضا).

سلطان معتمد کسانی را به منزل او فرستاد تا همه منزل و حجره‌های آنرا تفتیش نمایند و بر تمام وسایلی که در آن می‌یابند مهر و موم نهند. و به جستجوی فرزندش در آیند. و زنانی که حاملگی را تشخیص می‌دهند آوردند تا در بین حرم امام علیه السلام نظر کنند. یکی از آنان جاریه‌ای را نشان داد. دستور داد او را در حجره‌ای محبوس کنند و خادمی را بر او گماشت و زنانی را هم موکل بر او کرد.^(۱)

سپس شروع به تجهیز ابو محمد کردند و بازارها تعطیل شد و پدر من و بنی‌هاشم و فرماندهان و کاتبان و بقیه مردم، در تشییع جنازه او شرکت کردند و آنروز سامراء شبیه قیامت بود.

پس از فراغ از تجهیز، سلطان، روحانی دربار، «ابو عیسی بن متوکل» را فرا خواند و او را برای نماز بر جنازه او فرمان داد. جنازه را

(۱) این جاریه که «صیقل» نام داشت بعنوان اینکه دارای فرزندی در رحم خویش است خواست تا نظر مأموران خلیفه را از پیگیری امر حضرت مهدی علیه السلام که در آنزمان بیش از پنج سال نداشت منصرف گرداند. این زن تا مدت‌ها تحت نظر قاضی ابن ابی شوارب قرار داشت، تا عاقبت چندین حادثه غیر مترقبه همچون مرگ ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان و شورش صاحت الزنج و یعقوب صفاری باعث اغتشاش اوضاع دربار و بیت قاضی شد و مقدمات رهایی او فراهم گشت.

که برای نماز بر زمین نهادند، ابو عیسی نزدیک شد و کفن را از صورت او کنار زد و چهره او را به بنی هاشم از علویان و عباسیان و فرماندهان و کاتبان و قاضیان و فقیهان و مأموران محکمه نشان داد و گفت: این حسن بن علی بن محمد ابن الرضا است که به مرگ طبیعی و بر بستر خویش فوت کرده و از خادمان امیرالمؤمنین خلیفه و افراد مورد اعتماد او فلانی و فلانی، و از پزشکان دربار فلانی و فلانی، و از قاضیان فلانی و فلانی، تا آخرین لحظه با او بوده و فوت او را شاهد بوده‌اند ...

پس از دفن او و متفرق شدن مردم، اضطراب سلطان و اصحابش برای جستجوی فرزند او فزونی گرفت. و تفتیش منازل و خانه‌ها زیادتر شد... (۱)

کیست که حاکمان دنیا پرست و قدرتمدار عباسی را بشناسد و بر فساد عقیده و شناعة رفتارشان واقف باشد و با اینهمه احتمال بدهد که این رفت و آمدها و مأمور گذاشتن‌ها و مراقبت کردن‌ها، نه از سر سیاست بازی و استحمار مردم و یقین به اجرای دقیق نقشه‌های از پیش طراحی شده، بلکه از روی همسویی با خط ولایت و همدردی با خاندان پیامبر ﷺ و احترام به فرزند ستم کشیده و زجر دیده او بوده است؟!!

براستی نفاق درباریان چقدر زیاد، و تبلیغات فریبنده آنان چقدر پیچیده، و خیانت و حق کشی تاریخ نگاران آن دوران چقدر آشکار

(۱) کمال الدین، جلد ۱، صفحه ۱۲۰-۱۲۵.

و وقیحانه باید می بود تا کسی مثل ابن شهر آشوب در کتاب مناقب بنویسد: قبض علیه السلام و يقال استشهد. (۱)

یعنی از فوت امام عسکری علیه السلام سخن گوید و شهادت او را بعنوان قولی که احتمالاً خیلی هم قابل اعتماد نیست ذکر نماید. و یا صاحب کتاب «اعلام الوری» مرحوم طبرسی اعلام کند که: قبض الله ولیه ابا محمد... و ذهب كثير من اصحابنا إلى أنه قبض مسموماً... والله أعلم بحقيقة ذلك.

خدا جان ولیش ابو محمد علیه السلام را در سال پنجم حکومت معتمد گرفت و او در منزل خود در سامراء، در همان خانه ای که پدرش در آن دفن شده بود، مدفون گشت. بسیاری از اصحاب ما عقیده دارند که آن حضرت مسموم گشت و نیز پدر و جد او و تمام امامان با شهادت از دنیا خارج شدند و در این عقیده به روایتی از امام صادق علیه السلام استدلال می کنند که فرمود: «وَاللَّهِ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ» - بخدا سوگند هیچیک از ما نیست مگر اینکه کشته و شهید شده باشد - و خداوند به حقیقت این امر داناتر است. (۲)

﴿ پس از امام علیه السلام ﴾

حضرت مهدی علیه السلام نه تنها بعنوان یگانه میراثدار و ادامه دهنده راه پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام، بلکه به عنوان آخرین امام

(۱) مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ۴۲۲.

(۲) اعلام الوری، صفحه ۳۴۹ - بحار، جلد ۵۰، صفحه ۲۳۸.

و حجت الهی و وارث تمام انبیاء و اولیاء و باقیمانده خدا در زمین، از چنان مقام و موقعیتی برخوردار است که در اثبات امامت و ولایتش، به ذکر معجزه و کرامتی نیاز نیست. جان همه خلایق با او آشناست و کتابهای همه پیامبران با یاد او زینت یافته است.

هیچ امامی رخت از دنیا نکشید، مگر آنکه از او سخن بمیان آورد. و هیچ مصلحی پای به دنیا نگذاشت مگر آنکه انتظار او را دستمایه اصلاح اجتماع خویش قرار داد.

خداوند چون بندگان را آزمود ولیاقت حضور او را در آنان نیافت، به پرده غیبتش پوشاند و تا دیگر باره به آزمونی لیاقت خود را به اثبات نرسانند ظهورش را نصیب آنان نخواهد ساخت.

اوست که اراده خدا را در امامت و وراثت مستضعفان زمین، جامه عمل می پوشاند و وعده او را در غلبه یافتن اسلام بر همه آیین های زمان تحقق می بخشد.

او کسی است که عیسای مسیح با نفس روح بخش و نگاه شفا آفرینش، امامت او را گردن می نهد و پشت سر او به عبادت پروردگار می ایستد.

او معجزه همه پیامبران را با خود دارد، و در زمان ظهورش پیروان همه ادیان را به اطاعت خویش می خواند.

بنابراین اگر سخن از کرامت او به میان می آید شرح تاریخ است، نگارش واقعه ای است که برای مردمی در آن دوران آغازین غیبت، موضوعیت داشته و برای قانع کردن ناآگاهانی که در شناخت امام خویش به کرامت و اعجاز و غیبگویی او محتاج بودند، اتفاق می افتاده است.

با این توضیح به بیان روایتی از «ابوالأدیان» می پردازیم که مدتها خدمتگزار امام حسن عسکری علیه السلام بود و نامه های محرمانه آن گرامی را به شهرهای مختلف می رساند. او می گوید:

در ایامی که امام حسن عسکری علیه السلام در بستر بیماری - که به شهادتش منجر شد - بسر می برد، بر او وارد شدم. چند نامه نوشت و فرمود: «این نامه ها را به مدائن برسان. تو پانزده روز در سفر خواهی بود و زمانی که در روز پانزدهم به سامراء باز می گردی در خانه من صدای گریه و عزاداری می شنوی و مرا بر تخت غسلخانه می یابی.»
گفتم: مولای من خدا آنروز را نیاورد - اگر چنین شد به چه کسی باید مراجعه کنیم؟ - امام بعد از شما کیست؟

فرمود: «هرکس جواب این نامه ها را از تو در خواست کرد. اوست که جانشین و امام پس از من است.»
عرض کردم: نشانه ای دیگر بفرما.
فرمود: «هرکس بر جنازه من نماز بخواند، اوست که امام پس از من خواهد بود.»

عرض کردم: نشان دیگری بیفزا.

فرمود: «هرکس از آنچه در «همیان» است خبر داد، اوست که قائم و جانشین پس از من است.»

ابهت و هیبت آن حضرت مرا باز داشت از اینکه بپرسم «همیان» چیست و در آن چه چیزی است؟ نامه ها را برداشته و بسوی مدائن حرکت کردم و جواب آنها را گرفته همانطور که ایشان فرموده بود پس از پانزده روز وارد سامراء شدم. ناگهان صدای شیون از منزل مولایم

شنیدم و جعفر بن علی برادر امام حسن عسکری علیه السلام را بر در خانه مشاهده کردم که شیعیان پیرامونش بودند و به او عرض تسلیمت می کردند و آغاز امامت او را تبریک می گفتند.

پیش خود گفتم: اگر این امام است پس باید شرایط و احوال امامت دگرگون شده باشد؛ چون او را از قبل به شرابخواری و قماربازی و نواختن طنبور می شناختم. پس پیش رفتم و تسلیمت و تبریک گفتم ولی او هیچ سؤالی از من نکرد.

سپس «عقید» خارج شد و گفت: آقای من! برادرت کفن شده برخیز و بر او نماز بخوان. جعفر به همراه شیعیانی که گردش بودند وارد منزل شدند.

در داخل منزل بدن کفن پوش شده حسن بن علی علیه السلام را مشاهده کردم. جعفر بن علی جلو رفت تا بر بدن برادر نماز بخواند، اما قبل از گفتن تکبیرة الاحرام کودکی گندمگون با موهایی مجعد و دندانهایی گشاده، از حجره ای بیرون آمد و عبای جعفر را گرفته و فرمود: «عمو! عقب برو که من برای نماز بر پدرم سزاوارترم.»

جعفر با چهره ای درهم کشیده عقب رفت و کودک پیش آمده بر جنازه نماز خواند و او را در کنار قبر پدر بزرگوارش، امام هادی علیه السلام مدفون ساخت.

سپس رو به من کرد و فرمود: «ای بصری! جواب نامه هایی را که به همراه داری به من بده.» آنها را به او دادم و در دل گفتم: این دو نشانه! فقط نشانه آخرین یعنی «همیان» باقی مانده.

سپس بسوی جعفر برگشتم در حالیکه از ناراحتی نفس های عمیق می کشید.

«حاجز و شاء» به خاطر اینکه حجّت را بر جعفر تمام کند به او گفت:

آقای من! این کودک که بود؟

گفت: بخدا سوگند او را هرگز ندیده و نمی شناسم.

در حالیکه نشسته بودیم، گروهی از قم به مجلس وارد شدند و درباره حسن بن علی علیه السلام پرسیدند و چون خبر رحلت او را شنیدند پرسیدند: پس امام پس از او کیست؟ مردم بسوی جعفر بن علی اشاره کردند؛ آنان بر او سلام نموده و به او تسلیت و تبریک گفتند. و اظهار داشتند که تعدادی نامه و قدری پول با ما هست. باید بگویی این نامه ها از کیست و مقدار پول چقدر است؟

جعفر برخاست و در حالیکه لباسش را می تکاند گفت: اینها از ما می خواهند که علم غیب داشته باشیم!!

در این هنگام خادم امام زمان علیه السلام از حجره خارج شد و گفت: نامه هایی که با شماست از فلانی و فلانی است و نام صاحبان نامه را گفت و افزود در «همیان» هزار دینار است که نقش ده دینار آن زایل شده است. قمی ها نامه ها و پولها را به او دادند و گفتند: همان کسی که تو را به این امور خبر داد و بسوی ما فرستاد، امام ماست. (۱)

قابل ذکر است که جعفر بن علی که در این جریان بعنوان مدّعی

(۱) کمال الدین، جلد ۱، صفحه ۱۵۰-۱۵۲.

دروغین امامت مطرح است همان جعفر کذاب است که بخاطر آلودگی‌های مختلفی که داشت راه انحراف پیمود و علیرغم همه مهربانی‌های امام حسن عسکری علیه السلام، بارها سبب مشکلات فراوان گشت و پس از شهادت او نیز طریق خیانت پیمود و به دربار معتمد رفته او را بر اسرار خانه برادر و وجود فرزندی بنام «محمد بن الحسن علیه السلام» آگاه ساخت و سبب دستگیری جاریه امام حسن علیه السلام و برخی یاران او گشت.

از همه شرم آورتر آنکه به نزد وزیر معتمد رفته و گفت: مقام پدر و برادرم را برای من قرار ده و من در عوض سالیانه بیست هزار دینار به تو می‌پردازم وزیر او را راند و به او گفت: ای احمق! سلطان، شمشیر و تازیانه‌اش را به خدمت گرفت تا کسانی را که پدر و برادرت را امام می‌دانستند، از این عقیده باز دارد و نتوانست. و برایش میسر نشد که آنان را از این اعتقاد منصرف گرداند و نیز بسیار کوشید تا پدر و برادرت را از آن مقام امامت باز دارد و برایش میسر نگشت.

پس تو اگر پیش پیروان پدر و برادرت امام می‌بودی، دیگر به سلطان و غیر سلطان نیاز نداشتی تا مقام و مواجب آنان را برایت ترتیب دهد. و اگر این منزلت را نزد آنان نداری به چنین راهی به آن نخواهی رسید. (۱)



(۱) مدرک پیشین - و همان مدرک، صفحه ۱۲۵.

﴿ آغاز فتنه‌ها ﴾

امام حسن عسکری علیه السلام قبل از فرا رسیدن شهادت، پیشگویی کرده بود که در سال ۲۶۰ (ه. ق) شیعیان من به تفرقه و چند دستگی دچار خواهند شد. ابوغانم که خود این روایت را نقل کرده می‌گوید: در همان سال که فرموده بود به شهادت رسید و شیعیان و یارانش متفرق گشتند.

بعضی از آنان جعفر را امام دانستند، برخی با دیده شک به امامت جعفر نگریستند، برخی حیران مانده و امام اختیار نکردند و عده‌ای بر دین خود به توفیق الهی ثابت قدم ماندند.^(۱)

در روایت دیگری آمده است که امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق می‌فرماید: «ای احمد! در آن زمان که همه مردم در شک و تردید بسر می‌برند، حال شما چگونه است؟»^(۲)

از اینگونه روایات و نظایر آن پیداست که مخفی بودن امر ولادت حضرت مهدی علیه السلام و غیبت همزمان آن حضرت با شهادت پدر بزرگوارشان، راه را بر تفرقه افکنان و شبهه پراکنان درباره امامت بازگزارده، و تبلیغات شیطانی حکومت ظلم، و تحرکات عنادآمیز دشمنان اهل بیت علیهم السلام، ایجاد فرقه‌های گوناگونی را باعث گشت.

(۱) کفایة الأثر، صفحه ۳۲۶.

(۲) بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۳۳۵، به نقل از عیون المعجزات.

مسعودی در این باره گوید: شیعیان بعد از وفات حسن بن علی علیه السلام به بیست گروه تقسیم شدند. (۱)

﴿ در سایه سار کلام امام علیه السلام ﴾ (۲)

۱ - «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ وَالْإِجْتِهَادِ لِلَّهِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ».

شما را بتقوای الهی و پرهیزکاری در دیانت و کوشش برای خدا و راستگویی سفارش می‌کنم.

۲ - «جُرُّوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ».

هرگونه دوستی را بسوی ما جلب کنید.

۳ - «أَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ وَ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ وَ الصَّلَاةَ عَلَى

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

زیاد به یاد خدا باشید و مرگ را زیاد به یاد آورید و قرآن را بسیار بخوانید و بر پیامبر زیاد صلوات بفرستید.

۴ - «إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَ صَدَقَ فِي حَدِيثِهِ وَ أَدَّى الْأَمَانَةَ وَ حَسَنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ، قِيلَ: هَذَا شَيْعِيٌّ فَيَسُرُّنِي ذَلِكَ».

هرکس از شما چون در دینش پارسایی ورزد و در کلامش صادق باشد و امانت را به صاحب آن برساند و با مردم خوش اخلاق باشد،

(۱) مدرک پیشین، صفحه ۳۳۶، به نقل از مروج الذهب.

در پاورقی همین صفحه به تعدادی از این فرقه‌ها اشاره شده است.

(۲) تحف العقول، بخش فرمایشات امام حسن عسکری علیه السلام.

و گفته شود: این یک شیعه است، مرا شادمان می سازد.

۵ - «بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ يُكُونُ ذَاوَجْهَيْنِ وَذَالِسَانَيْنِ، يُطْرِي أَخَاهُ شَاهِدًا وَيَأْكُلُهُ غَائِبًا، إِنْ أُعْطِيَ حَسَدَهُ وَإِنْ ابْتُلِيَ خَانَهُ».

چه بد بنده ای است آن بنده ای که دو رو و دو زبان است، در حضور برادرش او را می ستاید و در غیابش بدگوئی و غیبت او می کند. اگر نعمتی به او داده شود به او حسد می ورزد و اگر به بلایی گرفتار آید به او خیانت کند.

۶ - «الغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ».

خشم کلید هر بدی است.

۷ - «أَقَلُّ النَّاسِ رَاحَةً الْحَقُودُ».

کم آسایش ترین مردم کسی است که به دیگران کینه ورزد.

۸ - «أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ عَلَى الْفَرَائِضِ».

عابدترین مردم کسی است که واجبات را به درستی انجام دهد.

۹ - «أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ».

زاهدترین مردم کسی است که حرام انجام ندهد.

۱۰ - «إِنَّكُمْ فِي آجَالٍ مَنقُوصَةٍ وَأَيَّامٍ مَعْدُودَةٍ وَالْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً».

شما در مهلت هایی بسر می برید که رو به کاهش است و در ایامی

که شمارش معینی دارد و مرگ ناگهان فرا می رسد.

۱۱ - «لَا يُدْرِكُ حَرِيصٌ مَالَهُ يُقَدَّرُ لَهُ».

هیچ انسان حریصی به حرص خود، آنچه را برایش تقدیر نشده

نمی تواند بدست آورد.

۱۲ - «مَنْ أُعْطِيَ خَيْرًا فَاللَّهُ أَعْطَاهُ وَمَنْ وُقِيَ شَرًّا فَاللَّهُ وَقَاهُ».

هر کس خیری یابد خدا به او عطا فرموده و هر کس از شرّی بازداشته شود خدا او را باز داشته.

۱۳ - «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فَمِهِ وَفَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ».

دل نادان در دهان او، و دهان دانشمند در دل اوست (احمق نیندیشیده سخن می‌گوید و حکیم با تدبّر و اندیشه).

۱۴ - «لَا يَشْغَلُكَ رِزْقٌ مَضْمُونٌ عَنْ عَمَلٍ مَفْرُوضٍ».

- مواظب باش که - پرداختن به رزقی که برایت ضمانت شده است تو را از انجام کارهای واجب باز ندارد.

۱۵ - «مَا تَرَكَ الْحَقُّ عَزِيزًا إِلَّا ذُلًّا وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا عَزًّا».

هیچ عزیزی، حق را وا نگذارد مگر آنکه به ذلت گرفتار شود و هیچ ذلیلی آن را مراعات نکند مگر آنکه عزّت یابد.

۱۶ - «خَصْلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا شَيْءٌ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَنَفْعُ الْإِخْوَانِ».

دو خصلت است که چیزی برتر از آن نیست: ایمان به خدا و سود رساندن به برادران.

۱۷ - «التَّوَّاضُعُ نِعْمَةٌ لَا يُحْسَدُ عَلَيْهَا».

فروتنی نعمتی است که کسی به آن حسد نمی‌برد.

۱۸ - «مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ».

چقدر برای مؤمن زشت است که دل بستگی و رغبتی داشته باشد که او را خوار می‌کند.

﴿ بعنوان حسن ختام ﴾

تعابیر زیبا و عناوین پرارزش و توصیفات والایی که در زیارت مخصوصه امام حسن عسکری علیه السلام وجود دارد، هر یک به تنهایی می‌تواند بابی از معرفت امام علیه السلام را بروی ما بگشاید و درسی حیاتبخش و سعادت ساز برای مان به ارمغان آورد.

در پایان این نوشتار، جانمان را در آرزوی زیارت تربت پاک امام مان علیه السلام در سامراء، با برخی از فرازهای زیارتنامه او، صفایی تازه می‌بخشیم.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْفَائِزِينَ

سَلَامٌ بِرُتُوَايَ پِيشُوَايَ رِسْتِگَارَانِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رُكْنَ الْمُؤْمِنِينَ

سَلَامٌ بِرُتُوَايَ پِشْتُوَانَةُ خُدَا بَاوْرَانِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَرْجَ الْمَلْهُوفِينَ

سَلَامٌ بِرُتُوَايَ گِشَايشِ اِمْرِسْتَمِ دِيدِگَانِ وَ حَسْرَتِ كَشِيدِگَانِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُتَّجِبِينَ

سَلَامٌ بِرُتُوَايَ مِيرَاثِدَارِ پِیَا مِبْرَانِ بِرِ گَزِيدِهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَازِنَ عِلْمٍ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ

سَلَامٌ بِرُتُوَايَ خِزَانِهِ دَارِ دَانِشِ جَانِشِينِ رِسُولِ خُدَا

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الدَّاعِي بِحُكْمِ اللَّهِ

سَلَامٌ بِرُتُوَايَ فِرَا خُوَانِنْدَةُ اِنْسَانِهَا بِه حَكْمِ خُدَا

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّاطِقُ بِكِتَابِ اللَّهِ

سلام بر تو ای گویای به کتاب الهی

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ الْحُجَجِ

سلام بر تو ای حجت بر حجت های خداوند

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا هَادِيَ الْأُمَمِ

سلام بر تو ای هدايتگر امت ها

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ النَّعَمِ

سلام بر تو ای ولي نعمت

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَائِبَةَ الْعِلْمِ

سلام بر تو ای گنجینه دانش

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ الْحِلْمِ

سلام بر تو ای کشتی بردباری

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْأِمَامِ الْمُنتَظَرِ الظَّاهِرَةِ لِلْعَاقِلِ حُجَّتُهُ وَ الثَّابِتَةِ
فِي الْيَقِينِ مَعْرِفَتُهُ الْمُحْتَجَبِ عَنْ أَعْيُنِ الظَّالِمِينَ وَ الْمُغَيَّبِ عَنْ دَوْلَةِ
الْفَاسِقِينَ وَ الْمُعِيدِ رَبُّنَا بِهِ الْإِسْلَامَ جَدِيداً بَعْدَ الْإِنْطِمَاسِ وَ الْقُرْآنَ غَضّاً
بَعْدَ الْإِنْدِرَاسِ ...»

سلام بر تو ای پدر امام مورد انتظار، آنکه برهانش بر خردمند
آشکار، و شناختش به یقین ثابت است. از دیدگان ستمکاران پوشیده
و از دولت فاسقان نهان است. خداوند بوسیله او اسلام را پس از زوال
درخشش آن، تازه و درخشان باز می گرداند و قرآن را پس از مندرس
شدن با طراوت و تازه می سازد.

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار
۷	ولادت نور
۱۰	آخرین خورشید پیدا
۱۳	«زندگی در محاصره دشمن»
۱۹	نگاهی به عملکرد دشمن
۲۸	ایجاد تردید در امامت
۳۱	رقیب یا یاور؟
۳۳	رفع مشکل نه بداء
۳۵	ناشناس ماندن
۳۷	برخی ویژگی های امام <small>علیه السلام</small>
۳۹	دانش و حکمت
۴۱	زهد و بی رغبتی به دنیا
۴۲	حلم و بردباری
۴۳	کرم و بخشندگی
۴۵	دلسوزی و مراقبت نسبت به شیعیان
۴۷	گواهی دشمنان بر فضیلت امام <small>علیه السلام</small>
۵۰	تأملی در معجزه باران
۵۳	مبارزه و ستم‌ستیزی امام <small>علیه السلام</small>

۵۳ وظیفه ما
۵۷ خلفای جور معاصر با امام عسکری <small>علیه السلام</small>
۶۴ در آرزوی وصال
۶۹ امام عسکری <small>علیه السلام</small> و غیبت حضرت مهدی (عج)
۷۴ در انتظار شهادت
۸۰ توطئه و فریب
۸۳ پس از امام <small>علیه السلام</small>
۸۹ آغاز فتنه‌ها
۹۰ در سایه سار کلام امام <small>علیه السلام</small>
۹۳ بعنوان حسن ختام

بسمه تبارک و تعالی

واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران آماده پاسخگویی به
سؤالات و مشکلات اخلاقی، تربیتی، اجتماعی، فقهی و اعتقادی
شما عزیزان می‌باشد.

می‌توانید سؤالات خود را به آدرس «قم - صندوق پستی ۶۱۷ -
واحد تحقیقات فرهنگی مسجد مقدس جمکران» ارسال نمایید.
شایان توجه است که مطالب و نامه‌های عزیزانی که با این صندوق
پستی مکاتبه می‌نمایند، بمنزله اسرار ایشان بوده، و در حفظ و
نگهداری آنها کاملاً دقت و مراقبت خواهد شد.

مسجد مقدس جمکران - قم

واحد تحقیقات